

اعلامیه مشترک

نگذاریم حکومت گلزار (گورستان) خاوران را تخریب کند!

هراس از برملا شدن بیش از پیش حقایق که تنفر و بیزاری هرچه بیشتر توده‌های مردم ایران و وجدان‌های بیدار و آگاه در سطح جهان را به همراه دارد، حکومت جمهوری اسلامی را براین خیال باطل داشته است تا با تخریب و تغییر چهره گورستان خاوران و جلوگیری از تجمع خانواده‌ها، از رسوائی خود بکاهد. بدین ترتیب جمهوری اسلامی می‌کوشد تا ضمن سرپوش گذاشتن برجنایات خود، خاطره هزاران انسان شریفی که در فاصله کوتاهی در زندان‌های رژیم اعدام شدند را از اذهان و افکار مردم محو کند

صفحه ۲۰



اعتراض به تخریب خاوران در مقابل پارلمان نروژ

صفحه ۷

بیانیه کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

در سی‌مین سالگرد انقلاب ۱۳۵۷

با گسترش مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی

برای تحقق اهداف انقلاب بهمون بکوشیم!

سی سال از انقلاب بزرگ مردم ایران گذشت. در این فاصله، نسل جدیدی پا به عرصه زندگی و حیات اجتماعی نهاده است. این نسل نیز، به نوبه خود، طبعاً به بررسی و بازبینی این رویداد تاریخساز می‌پردازد. زیرا که نه تنها یافته‌ها و داده‌های تازه درباره آن به تدریج، فراهم می‌آید، بلکه نسل حاضر نیز از زاویه مسائل و نیازهای خویش به این انقلاب می‌نگرد، انقلابی که دارای آثار و نتایج متعدد و متناقض بوده است. در سال ۱۳۵۷، مردم ایران در تلاشی سترگ برای ساختن ایرانی آزاد و آباد، با خواسته‌های اصلی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، یکپارچه به پا خاستند و رژیم دیکتاتوری وابسته شاه را سرنگون ساختند و بدین ترتیب فصلی تازه در تاریخ سرزمین ما گشودند. اما نظام استبداد دینی که جایگزین استبداد سلطنتی شد، از همان فردای انقلاب، نقض آشکار اهداف و شکست انقلاب را رقم زد.

بقیه در صفحه ۲

دولت اوپاما و جمهوری اسلامی

برخورد نزدیک از نوع سیم؟

مردم ایران که خواستار آرامش و صلح و طرفدار دوستی بین ملت‌ها هستند و از تبعات تحریم‌ها و مجازات‌های بین‌المللی که به نوبه خود، موجب تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی کشور شده، بیش از همه رنج می‌برند، از آغاز مذاکره رسمی و علنی با دولت آمریکا، بر اساس عرف بین‌المللی، و حل اختلافات و حصول توافق بر پایه برابری حقوق و در جهت تأمین نیازهای عاجل و آتی جامعه، استقبال می‌کنند. در چنین حالتی توده‌های مردم می‌توانند رأساً با رژیم حاکم بر کشور تعیین تکلیف کرده و مبارزه و تلاش خود را برای برپایی ایرانی آزاد، آباد و صلحدوست تداوم بخشند.

صفحه ۳

محمود بهنا

پیامدهای بحران جاری سرمایه‌داری جهانی در اقتصاد ایران

صفحه ۱۱

محمود بهنا

طرح بوش برای حذف موانع حمله به نواره غزه

صفحه ۱۴

برگردان: داریوش

نسل کشی برای مرزشناسی

صفحه ۱۵

سیرهوان هدایت وزیری

جبهه چپ در مقابل «ارولیرالیزم»

صفحه ۱۸

اهمد آزاد

بقیه از صفحه اول

با گسترش مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی برای تحقق اهداف انقلاب بهمن بکوشیم!

انقلابی که آزادی اراده و اندیشه انسان، همه انسان‌ها اعم از مسلمان، معتقد به مذهبی دیگر و غیرمذهبی، در سرلوحه خواسته‌های آن بود، با الحاق صفت «اسلامی» مصادره به مطلوب شد. حق حاکمیت و اراده مردم برای تعیین سرنوشت خویش، که از مبانی اصلی جمهوریت است، در مسلخ «جمهوری اسلامی» نابود گردید و ولایت مطلقه فقیه جانشین دیکتاتوری شاه شد.

اما هیولایی که از اعماق قرون وسطی برخاسته و با لگدمال کردن اهداف آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه انقلاب، بر سرنوشت جامعه ما حاکم گشت، تنها به نقض حقوق اساسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی توده‌ها بسنده نکرد. تفتیش عقاید و تجسس در زندگی خصوصی و امور شخصی افراد نیز تبدیل به سیاست رسمی و جاری رژیم تازه به دوران رسیده شد. چندی نگذشت که جمهوری اسلامی در سرکوب، کشتار و خفقان، روی سلف خود و ساواک آن را سفید کرد و در تلاش برای خاموش کردن هر صدای اعتراض و مقاومت و حق‌طلبی، زندان‌ها انباشته و هزاران نفر از زندانیان سیاسی اعدام و یا قتل‌عام شدند. زنان، روشنفکران، دانشجویان، کارگران، دهقانان، ملیت‌های تحت ستم ایران و بسیاری از اقشار دیگر، با فشار مضاعف، تبعیضات شدید و سرکوب‌های وحشیانه از جانب رژیم و ارگان‌های متعدد امنیتی و نظامی آن روبرو گشتند که تا به امروز نیز ادامه دارد.

فسادی فراگیر بزودی ارکان حکومت از بالا تا پائین را دربرگرفت. ثروت‌ها و درآمدهای عمومی متعلق به مردم، دستخوش یغماگری بیسابقه گردانندگان حکومت و وابستگان و شرکای آنان شد. استقلال سیاسی کشور بازیچه ماجراجویی‌های بسیار و اخیرا ماجراجویی اتمی رژیم، و صدور ارتجاع اسلامی و دخالتگری در امور کشورهای دیگر قرار گرفت. وابستگی اقتصادی کشور بازم تشدید گردید، چنان که امروز نیز گردش چرخ‌های صنایع موجود و عمده

فعالیت‌های اقتصادی جامعه، کماکان، به بند ناف صادرات نفت خام بسته است.

با شکست انقلاب بهمن، باری دیگر، تلاش‌ها و مبارزات مردم ایران برای آزادی و عدالت و برپایی نظامی دموکراتیک، ناکام ماند. در واقع، وقوع انقلاب ۱۳۵۷ و شعارهای اصلی آن، نشانه دیگری از ناکامی و ناتمام ماندن اهداف انقلاب مشروطیت ایران بود. اما همانگونه که، به رغم عدم تحقق هدف‌های اساسی انقلاب مشروطه، این جنبش انقلابی زمینه‌ساز تغییر و تحولات بسیاری در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری بوده است که بدون آن انقلاب امکان بروز نمی‌یافتند، انقلاب بهمن نیز فارغ از این قبیل آثار و پیامدها نبوده و نیست.

انقلاب بزرگ ایران در سال ۱۳۵۷، نقطه پایانی بر تاریخ طولانی ستم‌شاهی در سرزمین ما گذاشت. هرچند که بواسطه درماندگی و بحران‌های گریبانگیر رژیم اسلامی حاکم، هنوز هم میراث‌داران سلطنت پهلوی مطرود با اتکا به قدرت‌های بیگانه و خرج دلارهای آمریکایی، امیدهایی را برای بازگرداندن آب رفته به جوی در سر می‌پروراند، اما این خیال خامی بیش نیست. ولی رژیم ولایت مطلقه فقیه هم، که دین را مبنای مشروعیت و ابزار سلطه جابرانه خود ساخته است، در عمل و به‌ناگزیر، نقاب از چهره بنیان دین، حکومت دینی و دین حکومتی برداشته و واقعیت پندارها و خرافات مذهبی و آئین و احکام قرون وسطایی و ماهیت ارتجاعی مذهب را بیش از پیش، عریان کرده است. اکثریت توده‌های مردم، با پرداخت بهایی سنگین، در جریان کار و فعالیت، زندگی و یا پیکار روزمره خویش، بر واقعیت ارتجاعی، متحجر و ضد دموکراتیک آن احکام و آموزه‌ها آگاه‌تر شده و، هر چه بیشتر، از حکومت اسلامی رویگردان و بیزار می‌شوند. اگرچه در سال‌های اخیر، دستجاتی از حکومت‌گران بر آن شده‌اند که با طرح و تبلیغ نوع «ملایم» جمهوری اسلامی، به اصلاح و استمرار حیات آن بپردازند، ولی مردم بنا به تجربه ملموس خود به روشنی دریافته‌اند که این رژیم اساسا اصلاح پذیر نیست.

انقلاب بهمن، بخش بزرگی از زنان، یعنی نیمی از جامعه ما، را به عرصه مبارزه و زندگی اجتماعی کشاند. خمینی و پیروان او نتوانستند و یا نخواهند مانع از حضور آنان در جنبش انقلابی شوند. اما با استقرار جمهوری اسلامی، حداکثر توان خود را با توسل به حجاب، ارباب، چماق و انواع و اقسام قوانین و احکام اسلامی و یا سنت‌های ارتجاعی و تبعیض آمیز به کار گرفتند تا زنان را به پستوی

خانه‌ها بازگردانند. ولی، با این همه، نتوانستند. امروزه، نه تنها حضور و سهم چشمگیر زنان در مدارس و دانشگاه‌ها و رسانه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی، دلیل بارزی بر ناکامی سردمداران حکومتی در این زمینه است، بلکه جنبش اجتماعی زنان از جمله پایدارترین و گسترده‌ترین جنبش‌های جاری در ایران است که خود می‌تواند سرمنشاء تحولات مثبت دیگری در جامعه ما باشد.

به رغم همه سرکوبگری‌ها، خشونت‌ها و فشارهای مستمر رژیم جمهوری اسلامی، جنبش‌های جوانان و دانشجویان، نویسندگان و هنرمندان، کارگران و زحمتکشان، ملیت‌های مختلف، خانواده‌های اعدام شدگان و زندانیان سیاسی و ... از پای ننشسته و بر خواسته‌های آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، برای تحقق اهداف دموکراتیک و عدالت‌خواهانه انقلاب بهمن، پیکار و تلاش می‌کنند.

مردم ایران، در جریان مقاومت‌ها و مبارزات خویش دریافته‌اند و درمی‌یابند که رژیم استبداد دینی حاکم، بزرگترین سد و مانع تحول دموکراتیک جامعه ما است و نخستین گام برای خروج از نابسامانی‌های موجود و حل بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران، برچیدن بساط جمهوری اسلامی در کلیت آن است و با تغییرات رونمایی و یا جابجائی افراد، این نابسامانی‌ها ریشه‌کن نخواهند شد.

اما مهمترین تجربه انقلاب بهمن این است که نیروی جایگزین این رژیم باید به اهداف و خواسته‌های مبارزات مردم وفادار باشد و "جدایی دین از حکومت"، "آزادی"، "دموکراسی" و "عدالت اجتماعی" در سرلوحه برنامه‌های آن باشد. سرنوختی جمهوری اسلامی، بدون استقرار یک جمهوری با این اهداف، به شکست تلاش‌ها و مبارزات مردم منتهی و فاجعه پس از انقلاب بهمن تکرار خواهد شد.

در سی‌مین سالگرد انقلاب بهمن، با گرامیداشت یاد همه جانب‌باختگان این انقلاب و همه مبارزان و پیکارگران راه آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم که قربانی ستم و سرکوب رژیم استبداد سلطنتی و استبداد اسلامی حاکم شده‌اند، همه نیروها و جریان‌ها معتقد به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را برای همکاری و همراهی بیشتر با یکدیگر، و ایجاد جبهه‌های سیاسی در جهت پشتیبانی و تقویت جنبش‌های اجتماعی جاری در جامعه و برای گسترش مبارزات مردم، به منظور تحقق آزادی و دموکراسی در ایران فرامی‌خوانیم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۱ بهمن ۱۳۸۷

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

دولتهای وابسته منطقه خاورمیانه، که از سیاستهای ماجراجویانه و دخالتگرانه رژیم اسلامی هراسان و نگرانند، به دولت آمریکا روز افزون است تا آن را به اتخاذ تدابیر عاجل در برابر حکومت ایران برانگیزاند. چنان که شیخ نشینهای جنوب خلیج فارس نیز اخیراً به برخورد فعال به پرونده اتمی ایران روی آورده‌اند که همچنان در سطح «شورای امنیت» و در مذاکرات دولتهای (۵+۱) با جمهوری اسلامی، گشوده است.

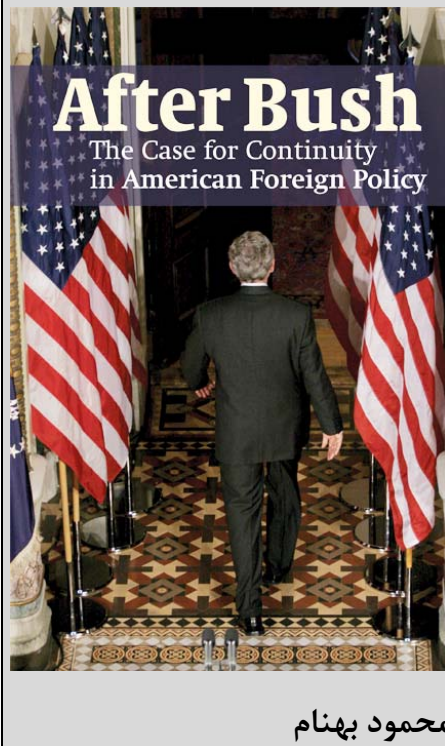
مذاکره مستقیم

باراک اوباما، که در جریان مبارزات انتخاباتی خویش، در چارچوب «تغییر» سیاست خارجی آمریکا، موضوع مذاکره مستقیم با کشورهایی مانند ایران را مطرح کرده بود (و به همین خاطر هم مورد انتقاد رقبای خود و از جمله هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه دولت جدید، قرار گرفته بود). در پی احراز منصب ریاست جمهوری نیز این پیشنهاد را رسماً اعلام داشته است. وی در مصاحبه‌ای با تلویزیون «العریبه»، در ۲۷ ژانویه، پیرامون مسائل خاورمیانه و جهان اسلام، با تأکید بر «اولویت» موضوع ایران در دیپلماسی دولت خود، در پاسخ به سوالی درباره چگونگی برخورد آمریکا با ایران هسته‌ای، گفت: «ایران رویکردهایی را در پیش گرفته است که برای صلح و شکوفایی در منطقه سازنده نیست. تهدیدهای این کشور علیه اسرائیل، ادامه برنامه ساخت تسلیحات هسته‌ای که می‌تواند ثبات منطقه را به خطر اندازد و به این ترتیب احساس امنیت فردی در منطقه کاهش یابد و حمایت این کشور از سازمانهای تروریستی در گذشته، هیچ کدام از این اقدامات کمک کننده نبوده‌اند» و افزود: «اگر کشورهایی مانند ایران مایل باشند، نخست مشتهای گره کرده خود را کنار بگذارند، آن گاه دست دوستی ما را خواهند دید که به سوی آنها دراز شده است». او، در ادامه صحبت‌هایش، خاطر نشان کرد که «بسیار مهم است ما اطمینان حاصل کنیم که تمامی ابزار قدرت ایالات متحده از جمله در زمینه دیپلماسی را در روابط خود با ایران به کار بگیریم».

اوباما، در کنفرانس مطبوعاتی خود، در ۹ فوریه، باری دیگر بر تلاش برای پیشبرد این سیاست در مورد جمهوری اسلامی تأکید کرد. وی با اظهار امیدواری نسبت به این که «طی چند ماه آینده» در نتیجه تماسهای فیما بین امکان «نشستن رو در روی دو طرف پشت میز مذاکره» فراهم آید، تصریح کرد: «هرچند که ما دیپلماسی مستقیم را در این مورد در پیش می‌گیریم ولی اهمیت دارد که نگرانیهای عمیق موجود خود نسبت به ایران (درباره تأمین مالی سازمانهای تروریستی، برنامه اتمی و یا اظهارات

دولت اوباما و جمهوری اسلامی

برخورد نزدیک از نوع سیم؟



سی سال پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران، و با گذشت نزدیک به سه دهه از ماجرای گروگانگیری در تهران و قطع مناسبات دیپلماتیک بین ایران و آمریکا، آیا امروز فرصت و امکان تازه‌ای برای مذاکره مستقیم و تجدید روابط میان این دو فراهم آمده است؟ در این فاصله، ضمن آن که رجزخوانیهای متقابل استمرار داشته، و شعار «مرگ بر آمریکا» همواره از جمله سیاستهای رسمی گرداندگان حکومت اسلامی بوده است، طرفین انواع برخوردها با یکدیگر را نیز آزموده و یا از سر گذرانیده‌اند: از عملیات نظامی (ماجرای طبس، سرنگون کردن هواپیمای مسافربری) و تحریم اقتصادی و تجاری و فشارهای سیاسی تا تماسها و مذاکرات مخفیانه و غیرمستقیم (در مورد خرید اسلحه و آزاد کردن گروگانها، ایران‌گیت) و همکاریهای موردی و مقطعی (افغانستان، عراق و ...). آیا اکنون وضعیت جدیدی برای برخورد نزدیک از نوع دیگر به وجود آمده است؟

تا جایی که به آمریکا مربوط می‌شود، روی کار آمدن دولت باراک اوباما که برخورد به «مسئله ایران» را «مهمترین اولویت دیپلماسی» دولت خود برشمرده و برای «مذاکره مستقیم» با جمهوری اسلامی اعلام آمادگی کرده است، مسلماً شرایط تازه‌ای در مسیر مناسبات فیما بین پدید آورده است. بهره‌گیری از این شرایط، بی‌تردید، به چگونگی واکنش رژیم حاکم بر ایران به پیشنهاد مذاکره مستقیم، و موضوع و مضمون این مذاکرات بستگی دارد. لکن این نیز آشکار است که، صرفنظر از تغییر پاره‌ای از مبانی و روشهای سیاست خارجی دولت اوباما نسبت به سلف خود، و به ویژه تأکید دولت جدید بر چند جانبه گرایی در روابط و مسائل بین‌المللی، برخی واقعیات و معضلات موجود نیز بر اولویت مسئله ایران برای هیأت حاکمه آمریکا، گواهی می‌دهند و لزوم برخورد عاجل آن را مطرح می‌کنند.

پیش از هرچیز، بحران اتمی ایران است که در اثر ماجراجوییهای جمهوری اسلامی به بحرانی بین‌المللی تبدیل شده است. از یکسو این رژیم، به رغم قطعنامه‌های «شورای امنیت» و مجازاتها بین‌المللی، بر ادامه برنامه‌های هسته‌ای خود اصرار می‌ورزد و، از سوی دیگر، مرتباً گزارشهایی دال بر دستیابی رژیم به سلاح اتمی در یک یا چند سال آینده، به وسیله نهادهای پژوهشی و اطلاعاتی گوناگون، و خصوصاً توسط دولت اسرائیل، منتشر می‌گردد که بر نگرانیهای جامعه جهانی در مورد مقاصد جمهوری اسلامی و خطر گسترش تسلیحات اتمی دامن می‌زند. در چنین شرایطی است که نه تنها آمریکا بلکه مثلاً رئیس جمهوری فرانسه نیز، سال جاری میلادی را «سال

تعیین سرنوشت مسئله ایران» می‌خواند. در همین حال، دولت جدید آمریکا قصد دارد که بخش عمده‌ای از نیروهای نظامی خود را، تا دو سال دیگر، از عراق بیرون برده و، متقابلاً، نیروهای بیشتری به خاک افغانستان اعزام دارد. بدین منظور، دولت آمریکا مسلماً در پی آنست که، اگر نه همکاری، دستکم «بی‌طرفی» جمهوری اسلامی را نسبت به این جا به جاییها در غرب و شرق ایران جلب نماید. علاوه بر اینها، فشارهای همسایگان ایران و دیگر

در مذاکرات تاکتونی دولتهای ششگانه با رژیم اسلامی، ابتکار عمل غالباً در دست اتحادیه اروپا بوده است و، در نوعی از تقسیم کار درونی، نمایندگان این اتحادیه بیشتر در نقش ارائه کننده «نان قندی»، آمریکا ایفاگر نقش «چماق» دار و روسیه و چین به عنوان «میانجی» بوده‌اند. استمرار این وضعیت مبهم و بلا تکلیف، بیش از همه، به سود روسیه بوده است که، با خوردن هم از «آخور» و هم از «توپره»، بیشترین منافع اقتصادی و سیاسی را به چنگ آورده است. اتحادیه اروپا نیز از آن بیمناک است که در صورت آغاز گفتگوهای دوجانبه میان آمریکا و ایران، نقش دولتهای اروپایی در این میان تضعیف شود و در حالت توفیق احتمالی این گفتگوها و بازگشت آمریکا به ایران نیز، بخشی از موقعیت و منافعیان نصیب متحد و رقیب قدرتمندشان بشود.

واکنش جمهوری اسلامی

پاسخهای گردانندگان حکومتی به پیشنهاد مذاکره مستقیم دولت اوپاما، تاکنون، دوپهلوی و مبهم بوده است. و این مسئله نه تنها برخاسته از تناقضهای گریبانگیر رژیم و دستجات درونی مختلف آن است، بلکه یکی از شگردهای شناخته شده این رژیم در برخورد به پاره‌ای مشکلات داخلی یا خارجی، به منظور وقت گذرانی و یا گسترش حیطه مانور، محسوب می‌شود.

در همین حال، باید یادآور شد که موضوع مذاکره مستقیم با آمریکا یکی از «تابو»های رژیم اسلامی در سالهای گذشته بوده و چه بسا عناصری از خود رژیم که به خاطر طرح این پیشنهاد تویب و طرد شده‌اند و، سرانجام، تصمیم‌گیری راجع به این موضوع هم در اختیار خاص مشخص «رهبر» قرار گرفته است. با این همه، خود سران رژیم هم، در دوره اخیر، در پیشنهاد مذاکره مستقیم محرمانه با «شیطان بزرگ» پیشقدم بوده‌اند. در اواخر دوره ریاست جمهوری خاتمی، با تأیید خامنه‌ای، طرح گفتگوهای مخفیانه و مستقیم بین دو دولت، شامل همه موضوعات مورد منازعه، از برنامه اتمی و نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی گرفته تا مسائل عراق، لبنان و فلسطین، به قصد انجام یک «معامله بزرگ»، به دولت جرج بوش ارائه می‌شود. در آن هنگام، با وجود توافق وزیر خارجه وقت آمریکا، کالین پاول، با آغاز گفتگوی مستقیم با ایران، به دلیل مخالفت‌های دیک چنی، رامسفلد و دیگران، نهایتاً دولت آمریکا پاسخ رد به پیشنهاد جمهوری اسلامی می‌دهد. همین جواب آمریکا نیز، به نوبه خود، در عرض اندام و قدرت‌گیری افزونتر گروه‌های افراطی درون رژیم و

مستقیم، بر اهمیت استفاده از «همه ابزار قدرت» آمریکا، تأکید می‌کند که، طبعاً، شامل قدرت نظامی برتر این کشور نیز می‌شود. وی که از همان ابتدا و همواره مخالف لشکرکشی آمریکا به عراق بوده است (و این هم یکی از امتیازات وی نسبت به رقبای انتخاباتی‌اش محسوب می‌شد) تصریح کرده است که او مخالف «هرگونه جنگ» نیست. شکست فضاخت بار آمریکا در عراق و ناکامی عیان آن در افغانستان و بازتاب اینها در افکار عمومی آمریکا و جهان، در حال حاضر امکان جنگ و لشکرکشی آمریکا در جایی دیگر را شدیداً محدود کرده است. ولی گزینه احتمالی جنگ علیه ایران هنوز منتفی نشده است. چنانکه وزیر دفاع آمریکا (که در دولت جدید هم ابقا شده) گفته است که «همه گزینه‌ها» در مورد ایران «روی میز است».

جدا از موضوع بازگشت یا احیای موقعیت آمریکا در اقتصاد، منابع انرژی و بازار وسیع ایران، که مطمح نظر غالب مسئولان و انحصارات بزرگ آمریکایی بوده و هست، با بررسی مناسبات و منازعات فیما بین در دوره اخیر و بر پایه گفته‌های مقامات دولت جدید، به نظر می‌رسد که از دیدگاه آمریکاییها سه مسئله و یا خواست عمده در گفتگوی مستقیم با جمهوری اسلامی مطرح است: توقف برنامه‌های ساخت سلاح اتمی، توقف تهدیدات علیه اسرائیل، و توقف حمایت از سازمانهای تروریستی و همراهی، و یا عدم کارشکنی، در مقاصد استراتژیک آمریکا در سطح منطقه. در این میان، مورد نخستین از اولویت بیشتری برخوردار است ضمن آن که، با توجه به نگرانیهای واقعی موجود، بهتر می‌تواند افکار عمومی بین‌المللی را بسیج نماید. همه سران سابق و لاحق آمریکا بارها تأکید کرده‌اند که حاضر به پذیرش یا تحمل ایران به عنوان یک «قدرت اتمی» نخواهند بود.

«اتحادیه اروپا» و، به درجات متفاوت، روسیه و چین نیز در نگرانی آمریکاییها نسبت به تبدیل شدن احتمالی جمهوری اسلامی به یک «قدرت اتمی» در این منطقه حساس سهیمند، هرچند که در زمینه چگونگی برخورد به این رژیم و سایر عرصه‌ها هم اختلافات و رقابت‌هایی با یکدیگر دارند. اتحادیه اروپا، از پیشنهاد مذاکره مستقیم دولت اوپاما با رژیم حاکم بر ایران استقبال کرده و آن را اقدامی «مثبت» در جهت صلح و ثبات در خاورمیانه خوانده است و، در عین حال، بر موضع «قاطع» در قبال جمهوری اسلامی نیز تأکید کرده است. دولت روسیه نیز ضمن استقبال از مذاکره مستقیم، اظهار امیدواری کرده است که این امر به پیشرفت مذاکرات در چارچوب (۵+۱) هم کمک کند.

خصمانه علیه اسرائیل) را به طور روشن و مشخص مطرح کنیم» و در پایان نتیجه گرفت که «زمان آن فرا رسیده است که ایران نشانه‌هایی از این که می‌خواهد طور دیگری رفتار کند عرضه بدارد». جوزف بایدن، معاون اوپاما نیز، در کنفرانس جهانی «امنیت» در مونیخ، ضمن اعلام آمادگی مذاکره با جمهوری اسلامی، پیشنهاد آمریکا را در این باره به رژیم حاکم در «دو گزینه روشن» چنین خلاصه نمود: «یا ادامه خط مشی کنونی، که فشار و انزوا در پی خواهد داشت، یا کنار نهادن برنامه اتمی غیرقانونی و حمایت از تروریسم، که مشوقهای مهمی به بار خواهد آورد». دیگر مسئولان دولت جدید آمریکا نیز سخنان مشابهی در مورد مذاکره مستقیم با ایران مطرح، و آن را به عنوان یکی از اجزای دیپلماسی «هوشمندانه» و «پراگماتیک» این دولت قلمداد کرده‌اند. سوزان رایس، نماینده این دولت در سازمان ملل، ضمن فراخواندن حکومت ایران به اجرای قطعنامه‌های «شورای امنیت» اعلام کرده که، همراه با مذاکره مستقیم، همکاری آمریکا با پنج دولت دیگر، در قالب مذاکرات (۵+۱) با جمهوری اسلامی، نیز استمرار خواهد یافت.

پیشنهاد مذاکره مستقیم با حکومت اسلامی در ایران، قبلاً نیز (از جمله از سوی کمیسیون «بیکر») در هیات حاکمه آمریکا مطرح گشته ولی هیچگاه، به طور جدی و در سطوح بالا، عملی نشده بود. بنابراین، طرح و پیگیری جدی این امر از طرف دولت اوپاما تازگی دارد. اما چگونگی این مذاکره، موعد و مضمون آن، در حال حاضر، چندان روشن نیست. در وهله نخست، اگرچه مسئولان دولت جدید بعضاً از گفتگوی مستقیم «بدون قید و شرط» سخن گفته‌اند، ولی اظهارات برخی دیگر از آنان، نوعی «پیش شرط» برای آغاز مذاکره مستقیم را نیز مطرح می‌نماید. هم اکنون «تیم ویژه»ای درباره بررسی مسائل و جوانب گوناگون روابط آمریکا و ایران، در دستگاه دیپلماسی آن کشور تشکیل شده که در حال تدارک به اصطلاح «بسته سیاست جدید» آمریکا در مورد ایران است و حتی صحبت از تعیین مذاکره کننده یا نماینده ویژه اوپاما در امور ایران است. ولی موعد و یا «مهلت» مذاکره هنوز معلوم نیست و این هم، البته، به پاسخ جمهوری اسلامی و همچنین به موعد برگزاری انتخابات آتی ریاست جمهوری در ایران، خرداد سال آینده، پیوند می‌یابد.

آنچه در این میان روشن است، اینست که مقامات دولت جدید آمریکا از مذاکره همراه با «قاطعیت» و یا، به بیان دیگر، از تهدید توأم با تشویق، در جریان مذاکرات احتمالی، سخن می‌گویند. خود اوپاما، همان طور که در بالا اشاره شد، ضمن طرح دیپلماسی

روی کار آوردن دار و دسته امنیتی - نظامی احمدی نژاد در مجلس و دولت، مؤثر واقع می‌شود.

دستجات تندرو رژیم اسلامی، چه به دلیل عقیدتی و چه با انگیزه‌های سودجویانه، مذاکره و، احياناً، مصالحه با آمریکا را سرآغاز «استحاله» جمهوری اسلامی و، بنابراین، از دست رفتن موقعیت و منافع خاص خویش دانسته و شدیداً با آن مخالفند. حتی پیش از آغاز کار دولت اوپاما، با بهره‌برداری خود غرضانه از فجایع رژیم اسرائیل در غزه، تظاهراتی در تهران سازمان داده می‌شود که طی آن عناصر بسیجی و حزب‌اللهی حکومت علیه اوپاما شعار می‌دهند و پوسته‌های او را پاره می‌کنند. حسین شریعتمداری، نماینده خامنه‌ای و گرداننده «کیهان»، با عنوانی از این قبیل که «ارزشها، اجازه سازش با آمریکا نمی‌دهند» و یا «رئیس جمهوری آمریکا کاره‌ای نیست»، مذاکره را رد می‌کند.

موضع‌گیری احمدی نژاد هم در این باره دوپهلوی و متناقض بوده است. وی، یک روز بعد از مصاحبه اوپاما، طی سخنرانی خود در کرمانشاه، ضمن رجزخوانیهای مرسوم، پیش‌شرطهای دولت خود جهت مذاکره با آمریکا را، شامل ادامه برنامه‌های اتمی، عدم حمایت (آمریکا) از اسرائیل و ... اعلام کرده و گفت: «آنهایی که صحبت از تغییر می‌کنند باید اول از ملت ایران عذرخواهی کرده و برای جبران جنایاتی که علیه جمهوری اسلامی مرتکب شده‌اند، تلاش کنند». احمدی نژاد که چند روز بعد از آن، در دیدار با سفیر سویس در تهران، آمادگی دولت خود را برای «استقبال از تغییرات جدید در آمریکا» اظهار داشته بود، در سخنرانی خویش در مراسم فرمایشی «۲۲ بهمن» در تهران، با اعلام این که «ملت ایران حاضر به گفتگوست وی در فضای برابری طرفین و احترام متقابل»، تأکید کرد که «تغییرات واقعی، بایستی بنیادی و نه تاکتیکی باشد».

اظهارات رئیس مجلس رژیم و سردسته یکی دیگر از جریانات حکومتی درباره مذاکره با آمریکا هم چندان روشن نیست. وی نیز که خواست «تغییر سیاستهای آمریکا» و «نگاه جدید» این دولت در رابطه با جمهوری اسلامی را مطرح کرده است، با حضور در کنفرانس «امنیت» مونیخ، به عنوان فرستاده جمهوری اسلامی، ضمن تشریح مواضع رژیم در مورد دفاع از برنامه‌های هسته‌ای و حمایت آن از «حماس» و «حزب‌الله» و ... از «فراهم شدن زمینه بهبود روابط» ایران و آمریکا، و احتمال «ایجاد کنسرسیوم بین‌المللی تهیه سوخت اتمی» سخن گفت. سخنان لاریجانی، ضمن آن که نشانی از اختلاف نظر درون باندهای حکومتی دارد، بیانگر این نکته نیز هست که وی (همانند دوره‌ای که دبیر «شورای عالی امنیت»

رژیم و مذاکره کننده اصلی آن با اتحادیه اروپا بود) می‌کوشد چهره‌ای متفاوت و به اصطلاح «ملایم» از جمهوری اسلامی عرضه بدارد. موضعگیریهایی رسمی و علنی وزارت خارجه رژیم در این زمینه نیز تاکنون کمکی به روشن شدن موضوع نکرده است.

در همین حال سران دیگر جناحهای حکومتی از رفسنجانی تا خاتمی و کروبی، به طور صریح یا ضمنی، بدون شرط یا با «اما و اگر»، در مجموع از امکان مذاکره مستقیم با آمریکا استقبال کرده‌اند. روزنامه‌های اصلاح طلبان حکومتی نیز غالباً، در همین جهت موضع گرفته‌اند. چنان که مثلاً سرمقاله روزنامه «اعتماد»، بعد از شرحی مبسوط از تاریخچه روابط فیما بین و فشارهای پیدا و پنهان آمریکا به جمهوری اسلامی، «ختم کلام» خود را چنین می‌آورد که «اکنون شرایط برای یک اقدام بزرگ در هر دو سو آماده است، به شرط آنکه هیچ مثنی برای دیگری گره نکند و دو کشور متوجه منافع و موقعیت یکدیگر باشند».

اگرچه هنوز موضع رسمی واحدی در پاسخ پیشنهاد دولت آمریکا اعلام نشده (و این حالت ابهام می‌تواند تا مدتی نیز استمرار یابد) لکن از مجموعه شواهد و قراین چنین استنباط می‌شود که، در شرایط موجود، جمهوری اسلامی نمی‌تواند به راحتی پیشنهاد مذاکره را صراحتاً رد کند. هزینه‌های داخلی و بین‌المللی این کار، برای خود رژیم، بسیار افزونتر از فواید آن خواهد بود، سرنوشت مردم و مصالح آینده آنها که اساساً در محاسبات این حکوت جایی ندارد. بسیاری از جریانات و عوامل درون رژیم، و نه صرفاً از کارگزاران یا اصلاح طلبان حکومتی بلکه از وابستگان خود جناح خامنه‌ای نیز، سخت نگران منافع و موقعیت ویژه‌شان در برابر مجازاتهای بین‌المللی و تشدید احتمالی آنها هستند» به علاوه، همان طور که روند طولانی مذاکرات با اتحادیه اروپا و در چارچوب (۵+۱) نیز نشان داده است. در حالی هم که این رژیم تمایل واقعی برای گفتگو و حصول توافق ندارد می‌تواند با شرکت در مذاکرات، ضمن تعقیب مقاصد و سیاستهای خویش، در جهت ایجاد اختلاف بین طرفهای مقابل، کاهش فشارهای خارجی و یا وقت‌گذرانی و کسب مهلت بیشتر تلاش کند. از این رو، پاسخ محتمل جمهوری اسلامی چنین خواهد بود که با پذیرش اصل مذاکره با آمریکا، بکوشد تا جایی که می‌تواند آن را به مسیر مورد نظر خود بکشد.

نکته اساسی در رویکرد رژیم حاکم به مذاکره مورد بحث، اینست که بتواند به دوست و دشمن نشان بدهد که نه از سر ناچاری بلکه، برعکس از «موضع قدرت» است که وارد مذاکره می‌شود. حکومت

اسلامی، در برابر افکار عمومی در داخل و یا خطاب به طرفداران و جیره بگیرانش در کشورهای منطقه، می‌خواهد چنین وانمود کند که این دولت آمریکا، «دشمن اصلی جمهوری اسلامی»، است که سرانجام ناگزیر به درخواست مذاکره شده است، که این نیز «پیروزی» دیگری برای این نظام محسوب می‌شود. چنین است که سردمداران حکومتی به رجزخوانی در این باره ادامه می‌دهند و «شرط و شروط» تعیین می‌کنند.

اما در شرایط ناباوری و رویگردانی گسترده مردم نسبت به حکومت، طبعاً ادعاها و شعارهای تبلیغاتی متداول آن کفایت نمی‌کند و، بنابراین، سازماندهی یک رشته اقدامات جهت قدرتمندی هم ضرورت می‌یابد. پرتاب موشک و ماهواره به فضا، در ایام اخیر، از جمله این اقدامات بوده است. هرچند که اینکار، برای نمایش «بیشرفتهای فناوری» در جمهوری اسلامی، در «دهه فجر» ترتیب داده شده بود ولی، چنان که مشاهده شد، دستگاه‌های حکومتی از آن به عنوان نمایش دیگری از قدرت، در انتظار داخلی و خارجی، بهره‌برداری کردند. در همین فاصله یک ماه گذشته، همراه با طرح و بحث موضوع مذاکره، ارگانهای امنیتی رژیم از کشف دو شبکه «براندازی نرم» و «جاسوسی» خبر دادند و بگیر و ببندها دامنه‌ای گسترده‌تر یافت. مفهوم این اقدامات و پیام رژیم کاملاً روشن است: بی‌مذاکره یا با مذاکره، سهم و سرنوشت مردم چیزی جز خفقان و سرکوب نیست و کسی حق چون و چرا، انتقاد و اعتراض ندارد.

نکته مهم دیگر در رویکرد رژیم به این مسئله، محرمانه بودن مذاکرات است. حکومت ملایان که همواره از شفافیت گریزان و علنیت هراسان بوده است، خصوصاً در زمینه گفتگوها و قراردادهای خارجی می‌کوشد که، حتی‌الامکان، این مذاکرات و توافقات احتمالی، بده و بستانها و اخذ و اعطای امتیازات، به صورت مخفیانه و دور از نگاه و داوری مردم ایران، و همچنین مردم کشورهای همسایه، انجام بگیرد. در مورد مذاکره مستقیم با دولت آمریکا نیز به نظر نمی‌رسد که این دولت پافشاری زیادی روی اعلام و انتشار همه موارد توافقات احتمالی داشته باشد. لکن با توجه به حساسیت زیادی که این موضوع در سطح جهانی برانگیخته است، بعید به نظر می‌رسد که جریان مذاکرات و معاملات احتمالی دور از چشم و گوش رسانه‌های بین‌المللی باقی بماند.

اما مسائل و موضوعاتی که می‌تواند از جانب جمهوری اسلامی در مذاکرات مستقیم با آمریکا مطرح شود، متعدد و گوناگون است: سران و مسئولان حکومتی بارها در مورد موضوعاتی مانند آزاد کردن داراییهای بلوکه شده ایران (در پی ماجرای

مشاوران آمریکایی، و همچنین بعضی از مقامات اروپایی و یا دولتهای همسایه ایران، توصیه و تأکید می‌کنند که دولت اوباما اجرای طرح مذاکره مستقیم را به بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ایران موکول نماید. در پرتو این ملاحظات، چگونگی تعیین نامزدها و صف بندیها و سیاستهای انتخاباتی جریانات رقیب درون رژیم در ماههای آتی نیز نشانه‌هایی از موضع نهایی آن درباره مذاکره با آمریکا را هم به دست خواهد داد.

اما در حالتی که مذاکرات دوجانبه اصلاً سرنگیرد و یا نهایتاً به شکست انجامد، اوضاع به روال سابق باز نخواهد گشت. به نوشته روزنامه «نیویورک تایمز» (۲۴ ژانویه ۲۰۰۹) به نقل از مشاوران اوباما، دولت جدید آمریکا، در صورت عدم پیشرفت مذاکره، طرح تشدید مجازاتهای اقتصادی یک جانبه و چند جانبه، و از جمله قطع صدور بنزین به ایران، را در مد نظر دارد. به علاوه، طبق همان منبع، جرج بوش طرح محرمانه عملیات نظامی علیه ایران (بمباران تأسیسات اتمی و نظامی و زیر بنایی) را نیز تحویل جانشین خود داده است که وی می‌تواند آن را مسکوت بگذارد، تغییر دهد و یا به مرحله اجرا درآورد. اتحادیه اروپا هم طرح تشدید مجازاتهای بین‌المللی علیه ایران را در دستور کار دارد و می‌کوشد تا همراهی روسیه و چین را هم در این زمینه تأمین نماید.

تمامی این مسائل و رویدادهای جاری و یا احتمالی مذکور در سطور بالا، که مستقیماً با زندگی و سرنوشت آینده جامعه ما پیوند می‌یابد، در شرایط حاکم، عملاً فارغ از خواست و اراده مستقل مردم ایران جریان می‌یابد. مردم ایران که خواستار آرامش و صلح و طرفدار دوستی بین ملتها هستند و از تبعات تحریمها و مجازاتهای بین‌المللی که به نوبه خود، موجب تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی کشور شده، بیش از همه رنج می‌برند، از آغاز مذاکره رسمی و علنی با دولت آمریکا، بر اساس عرف بین‌المللی، و حل اختلافات و حصول توافق بر پایه برابری حقوق و در جهت تأمین نیازهای عاجل و آتی جامعه، استقبال می‌کنند. در چنین حالتی توده‌های مردم می‌توانند رأساً با رژیم حاکم بر کشور تعیین تکلیف کرده و مبارزه و تلاش خود را برای برپایی ایرانی آزاد، آباد و صلحدوست تداوم بخشند. اما جمهوری اسلامی که بحران آفرینی در مناسبات خارجی یکی از ترفندهای مرسوم آن برای کتمان بحرانها و درماندگیهای درونی آنست، مقاصد دیگری را دنبال می‌کند. مقاصدی که جز سرکوب و خفقان، سیه‌روزی و محرومیت، چیز دیگری برای جامعه ما طی سی سال گذشته نداشته است.

دارند که به هیچ وجه مایل به پذیرش حفظ و بقای جمهوری اسلامی نیستند.

مسئله مذاکره و انتخابات آتی

موضوع مذاکره مستقیم با آمریکا، از هر دو سو، با برگزاری و نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایران، در چهارماه دیگر، گره خورده است. هرچند که این انتخابات نیز اساساً غیردموکراتیک، و با رأی و اراده آزاد اکثریت وسیع مردم ایران بیگانه است، اما طرح پیشنهاد مذاکره در این مقطع، به هر ترتیب، با آن نمایش انتخاباتی هم پیوند یافته است و هرکدام از طرفین مذاکرات احتمالی می‌کوشند بر مبنای این پیوند، به گونه‌ای، بر نتیجه انتخابات آتی هم تأثیر بگذارند.

تا جایی که به رژیم حاکم بر ایران برمی‌گردد، دار و دسته احمدی نژاد در پی آن هستند که با بهره‌برداری تبلیغاتی از پیشنهاد مذاکره «شیطان بزرگ» و امتیازات مفروضی که می‌توانند از آن بگیرند، اینها را به منزله دستاوردهای «مقاومت و قاطعیت در برابر دشمنان» قلمداد کرده و، بدین وسیله، موقعیت خود را در دستگاه اجرایی و امنیتی رژیم حفظ و تقویت کنند. هرگاه جناح غالب خامنه‌ای، در گزینش نامزدها و یا دستکاری در نتایج آرا، بر ابقا و انتخاب احمدی نژاد و یا عناصری نظیر وی، اصرار ورزد این امر نشانه‌ای خواهد بود که احتمال آغاز مذاکره و خصوصاً حصول توافق را بسیار محدود می‌سازد. البته این بدان معنی نیست که خامنه‌ای یا همه گروه‌های افراطی جناح وی، هیچگاه نمی‌خواهند با دولت آمریکا مذاکره و سازش کنند. بلکه به معنی طرح شرط و شروطی است که امکان نیل به توافق با طرف مقابل را دشوار می‌کند.

اما دولت آمریکا نیز در پیشبرد طرح مذاکره در ماه‌های آینده، با دو گزینه مواجه است: از یکسو امیدوار است که با پیشنهاد مذاکره مستقیم و ترسیم چشم‌اندازی از توافق احتمالی، جریانات پیگیر گفتگو با آمریکا در درون رژیم و یا دستجاتی را که با شرایط نسبتاً سهلتری حاضر به ورود در مذاکرات هستند، تقویت کرده و از این راه برآیند انتخابات درون حکومتی را تحت تأثیر قرار بدهد. از سوی دیگر، ارسال علائم «مثبت» و نشان دادن نرمش از جانب دولت آمریکا تا موعد برگزاری انتخابات آتی (نظیر آنچه در ماه گذشته در مورد کشتی حامل سلاح از ایران ظاهراً به مقصد سوریه روی داد که طی آن نیروهای آمریکایی کشتی را متوقف، بازرسی و سپس رها کردند) می‌تواند همچون نشانه‌های ضعف موضع این دولت و «قدرتمندی» جمهوری اسلامی تعبیر و تبلیغ شده و، عملاً، به سود گروه‌های افراطی رژیم تمام شود. به همین دلیل نیز برخی از مسئولان و

گروگانگیری، برداشتن تحریمها و محدودیتهای اقتصادی یک جانبه آمریکا، لغو ممنوعیت خریدهای تسلیحاتی، عدم حمایت از گروه‌ها و سازمانهای ابوزیسیون ایرانی، شناسایی جمهوری اسلامی به عنوان قدرت منطقه‌ای، و ... به عنوان «پیش شرط» و یا مضمون مذاکرات فیما بین، صحبت کرده‌اند. رژیم حاکم، ترجیحاً، حل و فصل همه مسائل مورد اختلاف به صورت یکجا، یا همان «معامله بزرگ»، را دنبال می‌کند. این نیز روشن است که این دو دولت، با وجود اختلافات فراوان، پاره‌ای مقاصد و منافع مشترک، بالفعل یا بالقوه، در عراق، افغانستان، جلب و ورود سرمایه‌گذارهای خارجی و ... دارند که می‌توانند به حصول توافق و سازش کمک کنند. اما آنچه که مطمئن نظر اساسی همه سردمداران حکومتی در مذاکره و مصالحه با آمریکا بوده و هست، همانا شناسایی رسمیت و موجودیت جمهوری اسلامی، چنان که هست، از سوی دولت آمریکاست. سران رژیم از دولت آمریکا می‌خواهند که سیاست «تغییر رژیم» را یکباره کنار نهاده و امنیت آن را «تضمین» نماید. آنان، به رغم همه رجزخوانیهایشان، حاضرند که به منظور کسب «تضمین امنیت» حکومتشان از دولت آمریکا، هرگونه امتیازی را واگذار کنند. ولی، آیا دولت آمریکا حاضر است چنین تضمینی بدهد؟



پاسخ آمریکا به این سوال، همان ابهام اصلی است که در مذاکرات دوجانبه احتمالی نهفته است. البته امکان دارد که دولت آمریکا بخواهد گفتگو و توافق پیرامون مسائل مورد منازعه را، نه به صورت یکجا بلکه به شیوه بخش به بخش و یا موردی، پیش ببرد، ولی همواره با خواست «تضمین امنیت» از سوی طرف دیگر مذاکره روبرو خواهد گشت. پاسخ این سوال از جانب دولت آمریکا فعلاً معلوم نیست: در حالی که بخشهایی از هیأت حاکمه آمریکا می‌توانند نهایتاً چنین شرطی را بپذیرند، جناحها و گرایشهای قدرتمندی نیز در درون و بیرون دولت اوباما وجود

تحصن در برلین در اعتراض به تخریب خاوران

به ابتکار «کمیته‌ی جوانان ایرانی در اروپا» تحصنی در اعتراض به تلاش برای تخریب گورستان خاوران، در برابر «خانه‌ی مطبوعات آلمان» از صبح جمعه (۱۸ بهمن) آغاز شد و تا غروب شنبه (۱۹ بهمن) ادامه یافت

با وجود هوای سرد برلین در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ نفر در محل تحصن گرد آمدند. شعارهایی به سه زبان فارسی، آلمانی و انگلیسی روی پلاکاردها نوشته شده بودند، از جمله «چگونه دولت ایران را محکوم می‌کنید، درحالی که مردم ایران را در مبارزاتشان تنها می‌گذارید»، «آنکه سکوت کرده است، هنوز خبر هولناک را نشنیده است»، «خاوران باید بماند تا وجدانهای خواب‌زده‌ی بشری بیدار شود» و

یکی از فعالین «کمیته‌ی جوانان ایرانی در اروپا»، در باره‌ی هدف این کمیته از برگزاری تحصن دو روزه در برلین به خبرنگاران گفت: «ما خانه رسانه‌ها را برای این تحصن انتخاب کردیم تا صدای ما را به جهان برسانند. باید این رسانه‌ها را وادار کنیم تا هم خبر کشتار دسته‌جمعی دگراندیشان در سال ۶۷ را به گوش مردم برسانند و هم خبر تخریب آن گورستان را.... این تخریب، در اصل قتل مجدد خاوران است. این وقاحت‌زدایی از این جنایت و دستکاری در حافظه تاریخی مردم است.... ۲۰۰ تا ۳۰۰ عکسی که ما در کنار نماد گورهای اعدامیان گمنام در این جا قرار داده‌ایم از سوی خانواده‌گان و بازماندگان در اختیار ما گذاشته شده.»

در قطعنامه پایانی این تحصن ۲ روزه آمده است: «خاوران می‌ماند. حتی اگر ویران شود، می‌ماند. حتی اگر جلادان بر تخت نشسته تمام آثار جنایت را محو کنند، خاوران می‌ماند. خاوران می‌ماند چرا که هنوز جان‌های بیداری باقی مانده است تا در دادگاه فردا عفو جنایت را آشکار کند. خاوران می‌ماند چرا که هنوز مبارزه برای رهایی ادامه دارد، یعنی همان آرمانی که خفته‌گان خاوران جان بر سر آن گذاشتند. از همان ابتدا اعلام کرده بودیم که تحصن دو روزه در مقابل خانه‌ی رسانه‌های برلین تنها اولین قدم ما برای حفظ خاوران است. کمیته‌ی جوانان ایرانی در اروپا دلگرم از یاری‌های بی‌دریغ یارانی که در این تحصن در کنار ما بودند، مبارزه‌ی خود را ادامه خواهد داد. می‌دانیم در پیمودن راهی که پیش روست مصمم‌تر گام بر خواهیم داشت.»

خاوران به هر شکل که در آید، آرامگاه عزیزان ماست



دادخواهان کشتار ۶۷

قهرمان قهرمان، دشت خاوران
رسته از قلب تو یاد ارغوان
آب صد چشمه در چشم پاک توست
خواب صد برکه در زیر خاک توست

هموطنان عزیز

انسان‌های آزادیخواه

بار دیگر خاک خاوران مان را، گلستان گل‌های پر پر شده امان را در هم کوبیده اند، سنگ قبرها و تمام زمین آن را دگرباره شخم زده اند و درخت و نهال کاشته اند. این خود یادآور همان روزهای نخست است که جلوی چشمانمان با بولدورز خاک خاوران را زیر و رو می‌کردند، قاب عکس‌های عزیزانمان را می‌شکستند و بدون توجه به این که آن‌ها در این مکان خفته اند و بدون احترام به مردگان ما که در هر آئین و مسلکی جایگاه ویژه دارند، حتی نشانه‌گذاری هائی را که مادران برای خودشان ترسیم کرده بودند، ویران نموده و به فحاشی ما می‌پرداختند. دریغ و درد که به جای پاسخگویی به سؤالات ما در رابطه با چرائی و چگونگی اعدام عزیزانمان، خاک در چشم بازماندگان آن جاویدزندگان می‌پاشیدند و باز هم می‌پاشند. آن‌ها امروز هم مثل دیروز، می‌خواهند صورت مساله را پاک کنند تا مجبور نباشند، هر روز و هر شب با چنین پرسش‌هایی مواجه شوند که به چه جرمی آن فرهیختگان را که عموماً طبق قوانین خود جمهوری اسلامی به زندان محکوم شده بودند، این چنین قتل عام نمودید و آن‌ها را دسته‌جمعی، شبانه و مخفیانه در گورستانی پرت و دور افتاده دفن کردید؟ چرا مانع برگزاری مراسم برای آن‌ها می‌شوید و به ما نیز حمله می‌کنید؟ چرا ما را از حضور بر سر گورهای بی‌نام و نشان آنان نیز منع می‌کنید؟

قاتلان عزیزان ما می‌خواهند حتی وجود آنان را نیز منکر شوند، اما آن‌ها کور خوانده اند. آن‌ها که در این خاک خفته اند، از زندگان قاتلانشان نیز زنده ترند. مردگان ما، گوئی هم چنان بر زندگی قاتلان خود سایه افکنده اند. بیهوده نیست که همواره در اندیشه توطئه‌ای علیه خاک گورهای جمعی آنان نیز هستند. ما بازماندگان جنباخستگان خاوران اعلام می‌کنیم، همانگونه که تا به حال با چنگ و دندان این خاک را حفظ کرده ایم، باز هم از هیچ تلاشی در شعله ور نگاهداشتن یاد عزیزانمان فروگذار نخواهیم کرد. خاوران در یاد و جان ما نقش بسته است، در نگاه منتظر مادران و کمر خمیده پدران، در موهای سپید شده از رنج همسران، در پرسش‌های بی‌پاسخ فرزندان و خاطرات تلخ و شیرین رفیقانشان. هر بوته‌ای که در این خاک بروید، هر جوانه‌ای که از بطن آن سر بر آورد، بوی خفتگان در این خاک و نشانی از وجود آنان و رد پائی از حسرت دیدارشان خواهد داشت، و چشمه‌ای سرشار از آرزوهای نهفته شان در این خاک سرد را جاری خواهد نمود.

خاک خاوران به هر شکل که در آید، آرامگاه عزیزان ماست. خاوران ماست و جان‌های شیفته عزیزان ما در زیر آن نهفته است.

ما از همه انسانهای شریف و آزادیخواه می‌خواهیم که صدای خفه شده در گلولی ما را فریاد کنند. علیه این ظلم بی‌حد بر ما و در حق عزیزان ما اعتراض کنند. ما از تمامی سازمان‌های مدافع حقوق بشر می‌خواهیم که در اقدامی عاجل و سریع مانع ادامه اقدامات غیرانسانی و بی‌شرمانه جدید علیه خاک عزیزان ما شوند.

۷ بهمن ۱۳۸۶

اعتراض به تخریب خاوران در مقابل پارلمان نروژ

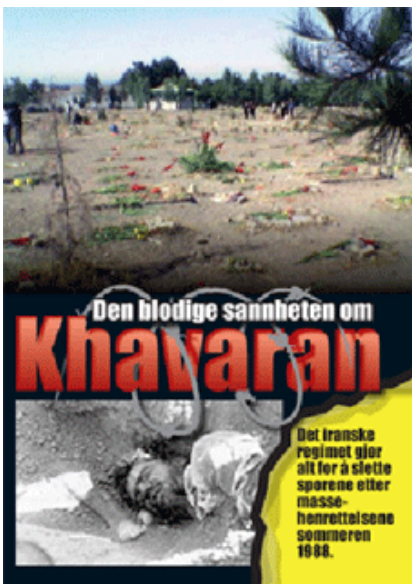
می‌کردند توزیع شد. همچنین متنی به زبان نروژی آماده شده بود که شرکت کنندگان و بازدید کنندگان از نمایشگاه با امضای آن به تخریب خاوران و نقض حقوق بشر در ایران اعتراض می‌کردند. در این نامه هاهمچنین امضاء کنندگان از دولت نروژ، سازمان‌ها و احزاب نروژی می‌خواهند که در قضیه خاوران دخالت فعال نموده و برای جلوگیری از تخریب خاوران اقدام عاجلی صورت دهند. قرار است این متن به امضای دیگر افراد و احزاب و سازمان‌های نروژی برسد و برای مقامات نروژی ارسال شود.

جزوه چاپ شده توسط کمیته حمایت از خاوران که با تیتیر **"بگذارید خاوران زنده بماند"** و **"واقعیت خونین خاوران"** به زبان نروژی است و حاوی تاریخچه خاوران و قتل عام ۶۷، ترجمه بیانیه عفو بین الملل در لندن در رابطه با تخریب خاوران به زبان نروژی، نامه خانواده‌های جانبختگان ۶۷ به وزیر دادگستری وقت، نامه خانواده‌ها به محمد خاتمی در زمان ریاست جمهوری وی وهمچنین عکس‌های از خاوران برای شناساندن این محل و یک صفحه که بصورت جداگانه که در اختیار حاضرین قرار گرفت برای اعتراض به تخریب خاوران و فرستادن این اعتراضیه به مقامات جمهوری اسلامی از جمله رئیس جمهور احمدی نژاد و دیگر مقامات جمهوری اسلامی و همچنین سفارت ایران در نروژ که با ذکر آدرس ایمیل و فکس آنان بود.

پخش این جزوه در بین احزاب و مردم نروژ در شناساندن گلزارخاوران به آنان بسیار موثر بود و از سوی مقامات نروژی مورد استقبال قرار گرفت.

این کمیته همچنین در راستای اهداف خود که شناساندن هرچه بیشتر گلزارخاوران و جلوگیری از تخریب آن و حمایت و پشتیبانی از خانواده‌های آنان در ایران می‌باشد، در هفته گذشته با تعدادی از احزاب و سازمانهای حقوق بشری در نروژ دیدار و گفتگو داشته است.

کمیته حمایت از خاوران
نروژ-اسلو



در مقابل پارلمان نروژ گرد هم آمده ایم تا کشتار هزاران روشنفکرو فعال سیاسی که بخاطر بیان اعتقادات سیاسی شان در سالهای ۸۹/۸۸ در ایران شکنجه و کشته شدن را محکوم کنیم. ما در اینجا جمع شده ایم تا تخریب خاوران را محکوم کنیم و از رژیم ایران بخواهیم به تخریب خاوران خاتمه دهد. شاید ما که در اینجا گرد آمدیم، قدرت آنرا را نداشته باشیم تا جان جانبختگان را به آنان برگردانیم و یا گناه دیگران را تصحیح کنیم، اما این کاملاً امکان پذیر است که مسبین گناهان دیروزی را به پای میز محاکمه بکشانیم و حقیقت را جویا شویم. و در ادامه سخنان خود گفت: خاوران سندی است که نشان میدهد که دولت ایران به ناحق و غیر عادلانه انسانهای بی گناهی را از بین برده است. انسانهایی که حق داشتن، زندگی آزادی داشته باشند و بتوانند عقاید خود را آزادانه بیان کنند. نماینده حزب کار در پایان سخنان خود اظهار کرد: حزب کار نروژ خواهان برقراری عدالت در همه دنیا است، حزب ما کشتار زندانیان سیاسی ایران را توسط جمهوری اسلامی محکوم می‌کند، آنرا ناعادلانه می‌داند و ناعادلانه‌تر از آن کتمان حقیقت خاوران و تخریب آن است.

سخنران سوم، نماینده پارلمان نروژ از حزب سوسیالیسهای چپ نروژ بود. ایشان در ابتدای سخنرانی خود، اظهار نمود که:

امروز ما گرد هم آمده ایم که یاد جانبختگان کشتار دستجمعی ۲۰ سال گذشته را گرامی بداریم. حزب ما هر گونه اختناق و کشتار سیاسی را در هر کجای دنیا محکوم می‌کند. حزب ما کشتار زندانیان سیاسی در ایران را محکوم می‌کند و بر این باور است که پرونده خاوران بایستی گشوده شود و مسبین این کشتار باید در مقابل دادگاهی عادلانه پاسخگو باشد. وی همچنین گفت، نقض حقوق بشر در ایران توسط دولت ایران به هیچ وجه قابل قبول نیست و از دولت ایران خواست تا به حقوق بشر احترام بگذارد. و سخنان خویش را چنین پایان داد. حزب ما، خواهان قطع هر گونه اختناق و استبداد در ایران و قطع بیدرتنگ تخریب خاوران توسط دولت ایران می‌باشد. سخنران آخر، یکی از اعضای خانواده‌های جانبختگان بود، ایشان ضمن تشکر از همدردی شرکت کنندگان و سخنرانان در این راهپیمایی، قطع نامه پایانی را که خواست برگزارکنندگان تجمع از دولت نروژ بود، را قرائت نمود. ایشان در پایان نیز از دولت نروژ، احزاب و سازمانهای حقوق بشری در این کشور تقاضا نمود که مسئله را پیگیری نمایند و با فشار به رژیم جمهوری اسلامی مانع از بین رفتن خاوران به عنوان یک سند تاریخی شوند و خانواده‌های این عزیزان و خواسته‌های آنان را مورد حمایت قرار دهند.

در این روز نمایشگاه عکسی نیز از خاوران برگزار شد. جزوه منتشر شده در مورد خاوران تکثیر و در بین شرکت کنندگان و افرادی که از نمایشگاه بازدید

در پی اقدامات جمهوری اسلامی مبنی بر تخریب خاوران، کمیته حمایت از خاوران در نروژ، یک سلسله اقدامات و فعالیت های برنامه ریزی شده را برای مقابله با این عمل غیر انسانی جمهوری اسلامی سازماندهی نمود، از جمله این اقدامات میتوان از تجمع اعتراضی در مقابل پارلمان نروژ نام برد.

این تجمع در روز شنبه ۱۴ فوریه، در شهر اسلو پایتخت نروژ درمقابل پارلمان نروژ برگزار شد. این تجمع به دعوت کمیته حمایت از خاوران متشکل از اعضای خانواده های جانبختگان کشتار ۶۷ ساکن نروژ و همچنین احزاب و گروههای سیاسی، تشکلات حقوق بشری و افراد مستقل در جلوی پارلمان نروژ انجام گرفت|

مراسم روز شنبه، با اعلام یک دقیقه سکوت با یاد و خاطره همه جانبختگان دمکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی آغاز شد. قسمتی بطورنمادین و سمبلیک شبیه خاوران و به شکل تجمع همیشگی خانواده ها در خاوران با عکسهای از این جانبختگان، شمع و گل تزئین شده بود که توجه همه را بخصوص نروژی‌ها را به خود جلب می‌کرد.

تعداد بیشماری از هموطنان در مقابل پارلمان نروژ گرد آمدند تا به پیام دبیر کل سازمان عفو بین الملل در نروژ و همچنین واکنش نمایندگان دو حزب حاکم در دولت ائتلافی نروژ، گوش فرا دهند.

اولین سخنران، دبیرکل سازمان عفو بین الملل بود، که در ابتدای سخنش گفت، این چقدر خوب و مثبت است که این همه برای اعتراض به چنین موضوع مهمی در اینجا گرد آمده اند. سخنان نماینده عفو بین الملل علیه اقدام جمهوری اسلامی بسیار قاطع و کوبنده بود، تا جایی که به صراحت اعلام کرد، رژیم ایران یک رژیم توتالیتر است و همه رژیم‌های توتالیتر تلاش می‌کنند تا تاریخ را آن گونه که خود می‌خواهند، بنویسند، رژیم جمهوری اسلامی نیز با تخریب خاوران می‌خواهد همه آثار جنایت خود را از بین ببرد و سپس تاریخ را خود بنویسد، ولی این امر امکان پذیر نیست. جامعه جهانی چنین اجازه‌ای نخواهد داد. این وظیفه همه ماست که مجال چنین کاری را ندهیم و تا زمانی که عاملین این جنایت معرفی و مجازات نشوند ما نایستی لحظه ای از پای بنشینیم. ما باید تلاش کنیم جلوی تخریب خاوران را بگیریم و بولدوزرها را متوقف کنیم. من بشما قول خواهم داد که سازمان عفو بین الملل به تلاش های خود در روشن شدن جنایات رژیم ایران بخاطر کشتار زندانیان سیاسی، لحظه ای آرام نگیرد. من بشما قول می‌دهم که تا معرفی عاملان این کشتار، تلاش مان ادامه پیدا خواهد کرد. من به شما قول می‌دهم که روزی برسد که بازمانگان کشتار ۶۷ در کمال آرامش و بدون آزار رژیم، از خاوران ملاقات کنند.

نماینده حزب کار و عضو پارلمان نروژ سخنران دوم بود، وی در سخنان خود اظهار نمود که، ما در اینجا

دارو و ملاقات هم در زندان محروم است و فعالین سندیکای ما در لیست سیاه هستند برای کارمایی و فرزندان ما نیز با مشکل تحصیلی روبرو هستند. و ببینید که ما چگونه در چهار سال گذشته با کمترین امکانات با تحمل مشقات بسیاری این سندیکا را حفظ کرده ایم.

همکاران عزیز، در یک سال گذشته بسیاری از کارگران، معلمان و فعالین کارگری به زندان افتاده اند و در یک مورد معلمی محکوم به اعدام است، ولی پیام همه آنها به ما این است که به مبارزه ادامه دهیم. بدون تلاش و پرداختن هزینه تشکل و عدالت اجتماعی بوجود نمی آید.

بار دیگر اعلام می کنیم، ما این جایزه را با دیگری که کاندید این جایزه بودند خود را شریک می دانیم و این جایزه در اصل متعلق به تمام کارگران ایران است. این جایزه متعلق به میلیون ها کارگری است که با وجود همه فشارها برای ماهها است حقوق خود را دریافت نکرده اند، این جایزه متعلق به زنان کارگر و در حال اشتغالی است که بخاطر زن بودن از حقوق برابر با همکاران مردشان محروم هستند، این جایزه متعلق به اقلیت های ملی و مذهبی است که هنوز در زمان استخدام مورد تبعیض قرار می گیرند و این جایزه متعلق به کسانی است که در راه تشکل مستقل کارگری، زندانی، بیکار، اخراج، آواره و خانه خراب می شوند و مهمتر از همه این جایزه به همسران و کودکانمان تعلق دارد که در این مدتی که سندیکای جوان و تازه تاسیس ما هنوز زمان چندانی از احیای آن نمی گذرد، اما رنجها و مشقتها و سختیهای فراوانی را متحمل شده اند.

در پایان سندیکای کارگران شرکت واحد یکبار دیگر از مسئولین اتحادیه کارگران هلند و دست اندر کاران Febe Elisabeth Velasquez Award برای اعطای این جایزه به سندیکای شرکت واحد تشکر میکند.

با امید به گسترش صلح و عدالت در تمام گیتی

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی
تهران و حومه
۱۱/۱۱/۱۳۸۷

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه اعطا کردید، شاید این جایزه بتواند به مسئولین ایران پیام بدهد که دفاع از حقوق پایه ای جرم نیست و ما هم بدانیم که تنها نیستیم. و کسانی که با به خطر انداختن خود و زندگی اشان به تداوم این مبارزه کمک میکنند کارشان قابل ستایش است.

همکاران عزیز، سال گذشته زمانی دریافت این جایزه ارزشمند را به ما اعلام کردید که درست مصادف بود با یک روز قبل از روز جهانی حمایت برای آزادی برادر منصور اسالو و محمود صالحی که در دهها کشور اعتراضاتی صورت گرفته بود برای آزادی این همکارانمان.

متأسفانه با گذشت یک سال از آن زمان نه تنها رئیس سندیکا آزاد نشده است بلکه در چند هفته گذشته همزمان با ایام کریسمس نایب رئیس سندیکا نیز دستگیر و به زندان منتقل شده است. علیرغم این حقیقت که رهبران و بسیاری از همکاران سندیکای ما در زندان و بیکار هستند اما سندیکا و اعضای اش متداوما برنامه های خود را که شامل دیدار اعضا در محیط کار، جلسات هیئت مدیره و دیگر کارهای مربوط به سندیکا را در این مدت به پیش برده است.

امروز در بسیاری از کشورها مبارزه برای ابتدایی ترین خواسته های کارگری که از بنیاد حقوق بشر میاید برای فعالین و نهادهای کارگری جرم محسوب میشود و با بیکاری، اخراج و زندان از طرف دولتها جواب داده میشود.

یکاش ما در کنار شما بودیم و از تجربیات شما و مبارزاتتان بسیار می آموختیم ولی یکی از عللی که ما را از شرکت به این نشست بسیار مهم باز داشت این بود که ما اینجا صمیمانه از شما می خواهیم که اگر شما می توانید به ایران بیایید، تا از نزدیک وضعیت جنبش کارگری را ببینید. و با تمام وجودتان لمس کنید که مبارزه ما در چه شرایط سختی است.

بیایید و از نزدیک ببینید که کارگرانی که امروز در ایران در نبود ایمنی کار چگونه زیر ماشین های قول آسا کشته می شوند. کارگرانی که به مامورین امنیتی محیط کار اگر اعتراضی بکنند چگونه سریعاً به زندان می افتند و جشن اول ماه می جرم است و داشتن تشکل مستقل یعنی به خطر انداختن امنیت ملی کشور. رئیس سندیکا ما حتی از دیدن دکتر و

اتحادیه سراسری کارگران هلند، جایزه سال ۲۰۰۸ خود را به سندیکای کارگران شرکت واحد تهران اهدا کرد.

جایزه بنیاد «FNV» (اتحادیه سراسری کارگران هلند) در حالی به سندیکای کارگران شرکت واحد تهران تعلق گرفت که منصور اسالو، رئیس، و ابراهیم مددی، نایب رئیس این سندیکا، هر دو در زندان به سر می برند.



نامه سندیکای کارگران شرکت واحد به کنگره FNV

خانمها و آقایان، نمایندگان محترم و مسئولین اتحادیه کارگران هلند و دست اندر کاران Febe Elisabeth Velasquez Award

خواهران و برادران:
با تقدیم گرمترین درودها و تشکرات از طرف سندیکای کارگران شرکت واحد و رئیس و نایب رئیس در بندش آقایان منصور اسالو و ابراهیم مددی و متأسف از این هستیم که اعضای هیئت مدیره سندیکا در این جمع حضور ندارند.

با سپاس بیکران از شما که این جایزه ارزشمند را به همکاران ایرانی خود در

بزرگداشت

سی و هشتمین سالگرد

حماسه سیاهکل



آن عاشقان شریزه،

که با شب نزیستند

رفتند و شهر خفته ندانست کیستند

فریادشان تموج شط حیات بود

چون آذرخش در سخن خویش زیستند

مرغان پرگشوده توفان که روز مرگ

دریا و موج و صخره بریشان گریستند...

پنج شنبه هفدهم بهمن ماه در تهران در مراسمی به مناسبت نوزده بهمن سی و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل بنیانگذاری سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و همچنین انقلاب ۲۲ بهمن علیه رژیم سلطنتی گرامی داشته شد. در این مراسم که گروه وسیعی از روشنفکران، فعالین سیاسی، فعالین جنبش کارگری، زنان و دانشجویی و همچنین دیگر اقشار مردم شرکت داشتند و یاد و نام بنیانگذاران سیاهکل، جنبش فدائی و مبارزه این جنبش برای آزادی و سیوسیالیسم گرامی داشته شد.

در این مراسم آقایان ناصر زرافشان، اکبر معصومیکی، فریبرز رئیس دانا و علیرضا ثقفی از زوایای گوناگون درباره حماسه سیاهکل و تأثیرات این جنبش بر مبارزات توده‌های مردم سخن گفتند.

جایزه «سیمون دوبووار برای آزادی زنان» امسال به «کمپین جمع آوری یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» تعلق گرفت. روز چهارشنبه ۲ بهمن مراسم اهدای این جایزه به خانم سیمین بهبهانی، شاعر فرهیخته و برجسته ایران که از جانب «کمپین جمع آوری یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» برای دریافت این جایزه برگزیده شده بود، در پاریس برگزار گردید.

این مراسم در کافه معروف «دومگو» که محل ملاقات هنرمندان، فیلسوفان و نویسندگان سرشناسی چون آندره ژید، پیکاسو، همینگوی، سارتر و سیمون دوبووار بوده است، با حضور شمار زیادی از ایرانیان و فرانسویان برگزار شد.

لوح جایزه «سیمون دوبووار برای آزادی زنان» توسط خانم جولیا کریستوا و سیلوی لو بُن دوبووار دخترخوانده سیمون دوبووار و حضورخانم کریستین آلبانل وزیر فرهنگ فرانسه به خانم سیمین بهبهانی تقدیم گردید. خانم سیمین بهبهانی با تشبیه خود به پروانه‌ای که در حضور نه تنها

یک شمع، بلکه صدها شمع فروزان است گفت که این جایزه ارجح‌گزارى به هزاران زن ایرانی است که با وجود تحمل رنجها و فشارهای مختلفی چون زندان، خشونت، توهین و تحقیر، برای دستیابی به حقوق خود تلاش و مبارزه می‌کنند. وی در ادامه سخنان خود افزود: «من سربلندم که زنان کشورم مرا به عنوان گیرنده این جایزه به فرانسه فرستاده‌اند. این نشانه محبت و اعتماد آنان به من است. امیدوارم که زنان ایران هرگز از پای ننشینند و تا دستیابی به آزادی راه خود را ادامه دهند. من خوشحالم که برای چندمین بار در فرانسه، کشوری که مادرم از زبان و فرهنگ آن سود برده است،

حضور دارم. از بودن در اینجا انرژی می‌گیرم»

در ادامه خانم جولیا کریستوا پس از توضیحاتی پیرامون جایزه «سیمون دوبووار برای آزادی زنان»

و چرایی انتخاب امسال، براین نکته تأکید کرد که یکی از اهداف این جایزه ارجح‌گزارى به کسانی است که بر علیه تاریک‌اندیشی (obscurantisme) مبارزه کرده و برای

دستیابی زنان به آزادی و برابری در تلاشند. وی همچنین مطرح کرد که امروزه نه تنها حقوق زنان در کشوری‌های که برابری و آزادی وجود ندارد پایمال می‌شود، بلکه در سایر کشورها نیز پیشرفت حقوق زنان با کندی‌هایی مواجه شده است.

خانم کریستین آلبانل وزیر فرهنگ فرانسه در سخنان خود از ایران به عنوان کشوری با میراث فرهنگی ارزشمند یاد کرد. وی همچنین یادآور شد ناپیوستی به ایران تنها به عنوان کشوری که پرونده هسته‌ای آن رادر سطح جهان مطرح است نگریسته شود، بلکه کشوری است که مدافعان حقوق بشر در آن با مشکلات زیادی درگیر هستند. در ادامه این مراسم خانم سیلوی لو بُن دو بووار دخترخوانده سیمون دوبووار با ابراز خوشحالی از اینکه لوح جایزه را در مکانی به یک زن ایرانی تقدیم می‌کند که سیمون دوبووار در آن بخش‌هایی از کتاب «جنس

دوم» را نوشته است، به خطراتی که فعالین حقوق زنان در ایران با آن مواجه هستند، اشاره کرده و با بر شمردن برخی از قوانین تبعیض‌آمیز جاری در ایران، ابراز امیدواری کرد اهدای این جایزه به این زنان را در راه دستیابی به اهدافشان یاری رساند. در اواسط مراسم فیلم کوتاهی از کمپین پخش گردید.

در پایان خانم سیمین بهبهانی، شاعر آزادمنش و جوان دل، یکی از تازه‌ترین سروده‌های خود به نام «هشتاد سالگی حوا» را دکلمه کرد که با استقبال فراوان حاضرین مواجه گردید.

اهدای جایزه سیمون دوبووار به کمپین یک میلیون امضاء



پیامدهای بحران جاری سرمایه‌داری جهانی در اقتصاد ایران

محمود بهنام

بی‌مناسبت نیست که اشاره‌ای هم به چگونگی برخورد گردانندگان رژیم اسلامی با این پدیده بین‌المللی بشود. چه این نحوه برخورد نیز به نوبه خود، دشمنی آشکار حکومتگران را با منافع و مصالح توده‌های مردم و بی‌پروایی آنان نسبت به سرنوشت آینده جامعه ما را به روشنی نشان می‌دهد.

رئیس جمهوری رژیم، در مهرماه گذشته، هنگامی که مسئله بحران اقتصاد جهانی بیش از پیش در سرلوحه رسانه‌های همگانی قرار می‌گرفت، ضمن رجزخوانی‌های متداول سران حکومتی در حمله به «نظام سرمایه‌داری» و یا «استکبار جهانی»، با انکار هرگونه تأثیرگذاری این بحران بر ایران، مدعی شد که جمهوری اسلامی «نظامی اسلامی- ایرانی... که در آن حرام وجود نداشته باشد» برای اقتصاد جهانی طراحی می‌کند که «مورد استقبال ده‌ها کشور قرار خواهد گرفت». وی، در جایی دیگر، با اشاره به «مشکلات و بحران مالی به وجود آمده در غرب»، پیش‌بینی کرد که «حتی بودجه کلانی که آنها برای حل این بحران تنظیم کردند نمی‌تواند مشکلات آنها را حل کند چرا که آنها تبدیل به بشکه پوسیده‌ای شده‌اند و امیدی به حل مشکلاتشان نیست». اما احمدی نژاد که در ابتدای سقوط بهای جهانی نفت ادعا کرده بود که «اقتصاد کشور می‌تواند با نفت بشکه‌ای ۵ دلار نیز دوام آورد»، در پی کاهش قیمت نفت صادراتی به حدود ۳۰ دلار، در اوایل دیماه مجبور به اعتراف شد که، با این سطح قیمت «دولت ناچار به توقف بخش بزرگی از طرح‌های اقتصادی است.»

اما، همان طور که در بالا آمد، اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران - در همین حد از اتصالات و ارتباطات آن با اقتصاد جهانی - نیز همانند دیگر اقتصادهای پیرامونی نمی‌توانست مصون از تبعات بحرانی باشد که سرتاسر مراکز سرمایه‌داری جهانی را در بر گرفته است. عوارض این بحران، و خصوصاً رکود شدید جهانی، از طریق مناسبات اقتصادی و مبادلات بازرگانی جهانی، مستقیماً سطح فعالیت، تولید و اشتغال در داخل را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لکن، پیداست که بیشترین و بلاواسطه‌ترین این تأثیرات از راه تغییرات بهای جهانی نفت به اقتصاد ایران منتقل می‌شود که بند ناف آن، کماکان، به درآمدهای حاصل از صدور نفت خام بسته است. حدود ۸۰ درصد از درآمدهای ارزی سالانه کشور و بین ۵۰ تا ۷۰ درصد منابع بودجه سالیانه دولت از محل صادرات نفت تأمین می‌شود.

گشته است، از تجدید اعتبارات و یا اعطای وام‌های جدید به اقتصادهای پیرامونی امتناع کرده و یا شرایط بسیار سختی را تحمیل می‌کند. دیگر مراجع سرمایه‌داری جهانی، چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نیز غالباً از همین شرایط تبعیت و اعتبارات خود را، به کشورهای در حال توسعه، محدودتر می‌کنند. از این رو نیز، این دسته از کشورها، اکثراً با بحران شدید مالی و تنگناهای نقدینگی لازم جهت چرخاندن امور جاری‌شان روبرو گردیده و یا ناگزیر به فروش بخش دیگری از داراییها و ثروت‌های عمومی (به ثمن بخش، در وضعیت کساد حاکم) به منظور بازپرداخت بدهی‌های خارجی قبلی خود شده‌اند. تبعات مصیبت‌بار این روندها در زندگی جاری این جوامع، اعم از رکود و بیکاری و گرانی فزاینده، طبعاً بیش از همه گریبانگیر اقشار تهیدست و خانوارهای کارگری و دهقانی می‌شود.

بحران جهانی و اقتصاد ایران

پیش از بروز بحران کم‌سابقه اخیر در سرمایه‌داری جهانی نیز، اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران تحت حاکمیت ملایان، با بحران ساختاری مزمن دست به گریبان بوده است. هرچند که کسب درآمدهای سرشار نفتی در چند سال گذشته و «ولخرجی‌های ناشی از آن، پوششی برای کتمان و یا احیاناً عاملی برای تخفیف مقطعی بحران داخلی بوده ولی واقعیت آن، بیش از پیش و خصوصاً بعد از روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد، کاملاً ملموس بوده است. صرفنظر از گسیختگی‌ها و عقب ماندگی‌های شدید و دیگر نابسامانی‌های ساختاری، هرگاه عوارض این بحران را در بیکاری و گرانی نیز خلاصه کنیم، دوره اخیر هم از تشدید بحران اقتصادی در ایران حکایت می‌کند. تصویب و اعمال مجازات‌های اقتصادی بین‌المللی علیه ایران، در ارتباط با پرونده اتمی، از سوی سازمان ملل نیز، به سهم خود، دامنه و شدت بیشتری به این بحران در دو سال گذشته بخشیده است (رجوع شود به: تأثیرات تاکتونی مجازات‌های بین‌المللی در اقتصاد ایران، در شماره ۱۵۸ اتحاد کار).

تلاقی بحران بین‌المللی با بحران ساختاری گریبانگیر جامعه ما، یا تأثیرات بالفعل و بالقوه بحران جهانی بر اقتصاد بحران‌زده ایران، حقیقتاً چشم‌انداز تیره‌تری در برابر اکثریت عظیم ساکنان این سرزمین قرار می‌دهد. اما پیش از مروری اجمالی بر پیامدهای عمده آن،

بحران شدید مالی و اقتصادی پاییز گذشته که مراکز عمده سرمایه‌داری جهانی را تکان داده است، عواقب بس زاینباری نیز در اقتصادهای پیرامونی، و از جمله اقتصاد ایران، برجای می‌گذارد. هرچند که وسعت، شدت و مدت‌زمان استمرار این بحران جهانی، و همچنین میزان اثربخشی سیاست‌های مقابله با آن، کاملاً روشن نیست، تأثیرات منفی آن بر کشورهای در حال توسعه، قطعی و از هم اکنون نیز آشکار است.

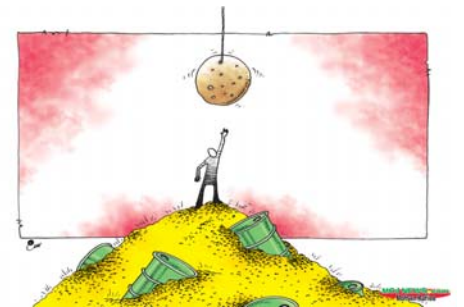
چگونگی این تأثیرگذاری بر این دسته از کشورها، که غالباً هیچ نقش مستقیم و اساسی در ایجاد این بحران نداشته‌اند، صرفاً در این امر خلاصه نمی‌شود که زلزله‌ای که در مراکز اصلی سرمایه‌داری به وقوع پیوسته، در اقتصاد جهانی شده کنونی، طبعاً پس لرزه‌هایی را هم در مناطق پیرامونی پدید می‌آورد. بلکه در چارچوب تقسیم کار بین‌المللی و توازن قوای اقتصادی و سیاسی حاکم در عرصه جهانی، روشها و مکانیسم‌هایی برقرار گردیده که بخش بزرگی از بحران را، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، به اقتصادهای وابسته منتقل کرده و، در این اقتصادها نیز، سنگین‌ترین بار و صدمات بحران را بر دوش کارگران، زحمتکشان و اقشار متوسط جامعه تحمیل می‌کند.

در اثر کساد و رکود شدیدی، که به عنوان یکی از عوارض بحران جاری، گریبانگیر اقتصادهای بزرگ سرمایه‌داری جهانی شده است، بهای مواد اولیه، تولیدات معدنی و محصولات کشاورزی رو به کاهش گذاشته است. بدین ترتیب، جوامع پیرامونی که گردش اقتصاد غالب آنها وابسته به درآمدهای حاصل از صادرات یک یا چند ماده اولیه و یا محصول کشاورزی است، با رکود شدید و مشکلات مضاعف روبرو شده‌اند. اما، علاوه بر این، اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری که با شیوه‌های گوناگون و از جمله با توسل به اهرم «سازمان تجارت جهانی» همواره مدعی مبادله آزاد و بازکردن دروازه‌ها بوده‌اند، در شرایط بحران جاری و بنا به مقتضیات داخلی خاص خود، به حمایت‌گری و ایجاد محدودیت‌های گمرکی روی آورده و موانع بیشتری بر راه صادرات کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌کنند. این روندها، به نوبه خود، مشکلات تازه‌ای برای تراز پرداخت‌های خارجی این کشورها به وجود آورده و بازپرداخت بدهی‌های سنگین آنها را نیز دشوارتر ساخته است. در همین حال، سیستم بانکی جهانی نیز، که در خود مراکز عمده سرمایه‌داری با معضلات حادی مواجه

سقوط درآمدهای نفتی

بهای نفت در بازارهای جهانی، که در همین تابستان گذشته به سطح بی‌سابقه حدود ۱۵۰ دلار برای هر بشکه رسیده بود، در پی بروز و اشاعه سریع بحران بانکی و مالی بین‌المللی، در سرایشب سقوط قرار گرفت و به حدود ۹۰ دلار در مهرماه و نزدیک به ۴۰ دلار در هفته‌های اخیر تنزل یافت. تلاش‌های «اوپک» برای جلوگیری از آن نیز طرفی نبخشید، چنان کاهش دوباره سقف تولید و سهمیه کشورهای عضو آن (و از جمله ایران) نیز مانع توقف این روند نزولی نشد. طبق ارزیابی‌های کارشناسان بازار بین‌المللی نفت، احتمال کاهش باز هم بیشتر قیمت جهانی نفت وجود دارد ولی، با در نظر گرفتن رکودی که بر مراکز اصلی سرمایه‌داری جهانی حاکم شده، افزایش بهای آن، دستکم در سال آینده، دور از انتظار است.

بدین ترتیب، با فرض ثبات قیمت هر بشکه نفت حدود ۴۰ دلار در بازار جهانی و با احتساب تفاوت قیمت نفت ایران با قیمت شاخص بازار بین‌المللی (برنت)، بهای نفت صادراتی ایران بین ۳۰ تا ۳۵ برآورد می‌شود. با در نظر گرفتن سهمیه کنونی تولید نفت ایران، حدود ۳/۳ میلیون بشکه در روز، و با کسر مصارف داخلی از آن، حدود ۱/۸ میلیون بشکه در روز جهت صادرات باقی می‌ماند. با این حساب، درآمد سالانه کشور از محل صادرات نفت به حدود ۲۰ تا ۲۳ میلیارد دلار افت می‌کند. هرگاه رقم ۳۷/۵ دلار برای هر بشکه را هم، که از جانب مجلس رژیم برای محاسبه عایدات نفتی در بودجه سال ۱۳۸۸ تعیین گردیده، در نظر بگیریم، درآمدهای ارزی حاصل از صدور نفت از ۲۵ میلیارد دلار تجاوز نخواهد کرد.



این حجم از درآمدهای نفتی مسلماً تنگناهای شدیدی برای اقتصاد کشور ایجاد کرده و نابسامانی‌های آن را دوچندان می‌سازد. باید یادآور شد که متوسط درآمد سالانه نفت ایران طی سالهای ۸۶-۱۳۸۴ بیش از ۶۵ میلیارد دلار (مجموع سه ساله، طبق گزارش بانک مرکزی، بالغ بر ۱۹۷/۵ میلیارد دلار) بوده است و درآمد سال جاری نیز بین ۴۵ تا ۵۵ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. تأثیرات این افت شدید و سریع، بلافاصله در بودجه دولت و در تراز بازرگانی خارجی بازتاب می‌یابد.

مجادلات و کشمکش‌هایی که در این ایام در میان دستجات حکومتی در مجلس و بین مجلس و دولت، بر سر سرنوشت بودجه سال جاری و چگونگی بستن بودجه سال آتی، جریان دارد خود نشانه روشنی از آن تنگناها و درماندگی گردانندگان حکومتی در برابر آنهاست. صرف‌نظر از مشکلات مربوط به تنظیم و تصویب بودجه سال آینده و ابهامات بسیار پیرامون چگونگی اجرای طرح پر سر و صدای «پرداخت نقدی یارانه‌ها» (در واقع، حذف یارانه‌ها)، مسایل مربوط به «رفع و رجوع» بودجه امسال نیز متزاید شده است. زیرا که دولت، حجم انبوهی از هزینه‌ها را در این بودجه گنجانده که اکنون، با کاهش شدید درآمدهای نفتی و خالی بودن «حساب ذخیره ارزی»، همین بودجه با کسری عظیم حدود ۴۰ میلیارد دلاری مواجه است. دعوی شدیدی در بین باندهای حاکم بر سر نحوه تقسیم و تصاحب باقیمانده دلارهای نفتی در گرفته است.

برپایه گزارش بانک مرکزی، از کل درآمدهای نفتی ۱۹۷/۵ میلیارد دلاری سالهای ۸۶-۱۳۸۴، مبلغی بالغ بر ۱۴۳ میلیارد دلار رسماً به بودجه دولت اختصاص یافته است (در حالی که، طبق قانون برنامه چهارم مصوب خود رژیم مبلغ اختصاصی به بودجه دولت در این سه سال باید فقط ۴۷ میلیارد دلار می‌بود). در هر صورت، با کسر همان رقم رسمی ۱۴۳ میلیارد دلار، بایستی حدود ۵۵ میلیارد دلار به صندوق ذخیره ارزی واریز می‌گردید. این صندوق، اساساً بدین منظور ایجاد شده بود که مازاد درآمدهای بی‌سابقه نفتی برای دوره‌هایی که قیمت جهانی و عایدات نفتی ایران کاهش می‌یابد ذخیره شود. لکن وضعیت موجودی این صندوق در حال حاضر نیز کاملاً ناروشن است. در حالی که دولت مدعی است که هنوز ۲۵ میلیارد دلار در این صندوق موجود است، بسیاری از کارشناسان مستقل بر این باورند که این صندوق کاملاً خالی شده است. یعنی که علاوه بر مبلغ ۱۴۳ میلیارد دلار، و همچنین مبلغ ۴۵ تا ۵۵ میلیارد دلار درآمد سال جاری، کل منابع حساب ذخیره ارزی هم به وسیله دولت و دیگر نهادهای حکومتی «پیش‌خور» شده است.

عملکرد سه سال و نیم دولت نهم، همان طور که در نامه رئیس معزول بانک مرکزی به رئیس جمهوری رژیم نیز مستتر است، به روشنی نمایانگر حیف و میل، خاصه خرجی و تاراج حجم عظیم و بی‌سابقه منابع ریالی و ارزی عمومی در کوتاه‌ترین مدت است: در آغاز کار، توجه آن معطوف به تصرف و خرج بی‌حساب و کتاب منابع ریالی (درآمدهای حاصل از تبدیل ارز به ریال و دیگر درآمدهای عمومی ریالی) فارغ از حد و حدود قانون بودجه مصوب مجلس و ظرفیت‌های واقعی اقتصاد کشور است. سپس نوبت به دست‌اندازی دولت و شرکتها و ارگان‌های دولتی و نیز شرکای خصوصی آنها به منابع و اعتبارات بانک‌های دولتی می‌رسد که این بانکها را در سال گذشته، حتی

پیش از ظاهر شدن تأثیرات مجازات‌های بین‌المللی و یا بحران مالی و بانکی جهانی جاری، با مشکلات شدیدی روبرو می‌کند. بعد از اینها، یعنی پس از محدود و تمام شدن منابع ریالی بودجه‌ای و بانکی، در سال جاری دست تعدی به باقیمانده منابع صندوق ذخیره و دیگر ذخایر ارزی گشوده می‌شود... در یک کلام، کیسه‌های گشادی که دار و دسته احمدی نژاد و حامیان و شریکان او برای خرج، چپاول و اتلاف داراییها و درآمدهای متعلق به عموم مردم، فارغ از هر گونه مقررات و قانون، دوخته‌اند ظاهراً هنوز انباشته نشده است و کاهش سریع درآمدهای ارزی در حال حاضر نیز رقابت میان آنها برای «تقسیم غنایم» را شدت بیشتری بخشیده است.

در هر حال، تا جایی که به اکثریت وسیع توده‌های مردم برمی‌گردد، تقلیل شدید درآمدهای نفتی و بودجه دولت، علاوه بر دامن زدن به رکود فعالیت‌های اقتصادی، منجر به کاهش حجم و یا گرانی کالاها و خدمات عمومی مورد نیاز عامه خواهد بود. افزایش شدید میزان کسری بودجه و توسل به استقراض از بانک مرکزی نیز موجب تشدید گرانی خواهد شد.

کاهش مبادلات بازرگانی

اقتصاد ایران، چنان که می‌دانیم، نه تنها برای تأمین مواد، قطعات و ماشین‌آلات بخش بزرگی از واحدهای تولیدی و صنعتی موجود، بلکه برای تهیه بخش مهمی از کالاهای ضروری و اوراق عمومی (گندم، برنج، گوشت، روغن، شکر، بنزین، کاغذ و...) نیز به واردات از خارج وابسته است. از این رو نیز، افت شدید درآمدهای ارزی کشور چرخش فعالیت‌های تولیدی در داخل و گذران زندگی مردم را دچار اختلال می‌سازد. این اختلال وقتی شدیدتر ظاهر می‌گردد که، همانند سالهای گذشته، درآمدهای سرشار نفتی به جای سرمایه‌گذاری برای گسترش و بهبود شالوده تولیدی در کشور در جهت تأمین نیازهای اساسی مردم، عمدتاً صرف واردات از خارج شده است.

بر اساس گزارش‌های رسمی، متوسط سالانه واردات کشور، طی سه سال ۸۶-۱۳۸۴، بیش از ۵۰ میلیارد دلار، یعنی رقمی کاملاً بی‌سابقه در مبادلات خارجی اقتصاد ایران بوده است. در سال جاری نیز حجم واردات در همان حدود برآورد می‌شود. با توجه به کاهش درآمدهای ارزی، پیداست که استمرار چنین حجمی از واردات برای پاسخگویی به نیازهای داخل، عملاً غیرممکن است و با ملاحظه محدودیت‌های حاصل از اعمال مجازات‌های مالی و بانکی بین‌المللی، توسل به خرید نسیه و استقراض از خارج نیز مسلماً بسیار دشوار و یا محدود خواهد بود. نتیجه بلاواسطه این مسئله، تعطیلی و یا کاهش فعالیت بسیاری از واحدهای تولیدی، و گرانی فزاینده کالاهای وارداتی خواهد بود، چیزی که در ماه‌های

افزایش سریع اجاره بها و قیمت واحدهای مسکونی در شهرهای بزرگ شد، این بخش در حال حاضر گرفتار رکود شدیدی است. علاوه بر کاهش بودجه و اعتبارات دولتی در این زمینه، تسهیلات اعطایی بانکها نیز به دلیل «زیاده روی»های قبلی و مشکلات مبتلابه خود آنها، با محدودیت‌های بسیاری مواجه است. بنابراین، بخش ساختمان و مسکن هم که می‌توانست عاملی برای رشد تولید داخلی، و یا مانعی در برابر رکود شدیدتر، باشد در شرایط کنونی نمی‌تواند کارساز باشد.

یکی دیگر از نشانه‌های تشدید روند رکودی در اقتصاد، افت سریع شاخص‌های بازار سهام و اوراق بهادار (بورس تهران) در ماه‌های اخیر است، هرچند که تغییرات این شاخصها به تنهایی بیانگر روند مجموعه فعالیت‌های اقتصادی کشور نیستند. بنا به دلایلی که ذکر آنها از حوصله این مقال بیرون است، توسعه بورس و بازار سرمایه سازمانیافته در ایران محدود بوده است: تعداد کل موسسات و شرکت‌های پذیرفته در بورس تهران (اعم از فعال و غیرفعال) حدود ۴۰۰ موسسه است که ارزش کل سهام عرضه شده در آن به قیمت روز از معادل ۵۰ تا ۷۰ میلیارد دلار فراتر نمی‌رود و این رقم، نه فقط در مقایسه با بورس‌های کشورهای مشابه که در قیاس با حجم فعالیت‌های اقتصادی ایران نیز بسیار اندک است. همین مسئله به علاوه ارتباط کمتر آن با بازارهای بین‌المللی و حضور بسیار محدود سرمایه‌گذاران خارجی در آن، عملاً موجب شده که بورس تهران کمتر تحت تأثیر مستقیم نوسانات بورس‌های جهانی و بحران مالی جاری واقع شود. از چند و چون سهام و اوراق بهادار خارجی خریداری شده به وسیله بانکها، شرکت‌های بیمه و یا سرمایه‌داران داخلی، و بنابراین میزان خسارات احتمالی آنها در نتیجه بحران مالی و اقتصادی مراکز عمده سرمایه‌داری، نیز اطلاعات موثقی در دست نیست. اما همین اندازه روشن است که آن دسته از موسسات و سرمایه‌داران ایرانی که، در سالهای اخیر، مبادرت به خرید سهام یا سرمایه‌گذاری‌های وسیع در بخش املاک و مستغلات در دوی و سایر شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس کرده بودند، با اشاعه بحران جهانی در این کشورها، با زیان‌های زیادی روبرو گشته‌اند.

در هر حال، همراه با سقوط بهای جهانی نفت، شریان حیاتی اقتصاد تک محصولی ایران، بازار سهام تهران نیز بلافاصله در سرازیری افتاد: رقم «شاخص کل» بورس که در مرداد گذشته حدود ۱۲۵۰۰ بود، در پایان دیماه به حدود ۸۵۰۰ رسید و «شاخص صنعت» (مربوط به موسسات صنعتی و تولیدی پذیرفته شده در بورس) در همین فاصله از حدود ۹۸۰۰ به حدود ۶۵۰۰ تنزل یافت. افت بهای سهام، غالب رشته‌ها و واحدهای صنعتی بزرگ و مهم کشور را در بر می‌گیرد..... بقیه در صفحه ۱۶

ایران، چه در مورد اعتبارات بانکی و چه در عرصه سرمایه‌گذاری خارجی، شدیدتر خواهد شد.

تشدید رکود و بیکاری

در پرتو آنچه در بالا پیرامون سقوط درآمدهای نفتی و، متعاقب آن، بودجه دولت و مبادلات بازرگانی، یعنی درباره سه عامل دخیل و مؤثر در سطح فعالیت‌های اقتصادی در کشور، گفته شد روشن است که وضعیت رکودی حاکم بر اقتصاد ایران نیز در آینده رو به وخامت خواهد گذاشت. حتی پیش از بروز بحران جهانی مورد بحث، برخی از کارشناسان و همچنین مراجع اقتصادی بین‌المللی، با در نظر گرفتن اختلالات و روندهای منفی درونی، و از جمله سطح پایین سرمایه‌گذاری تولیدی، کاهش نرخ رشد اقتصادی ایران را پیش بینی می‌کردند.



بر مبنای گزارش‌های رسمی، نرخ رشد اقتصادی کشور در سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ به ترتیب برابر ۵/۷ درصد، ۶/۲ درصد و ۶/۷ درصد بوده است. پیداست که بخش بزرگی از این رشد، زاییده تزریق درآمدهای سرشار نفتی است. لکن در همین زمینه نیز رشد اقتصاد در سطحی کمتر از جوامع مشابه پیرامونی قرار داشته است: در همان دوره، مثلاً رشد سالانه اقتصاد عربستان، امارات متحده عربی و ترکیه بالای ۹ درصد بوده است. اما آنچه بیشتر موجب تأمل است. اینست که به رغم کسب درآمدهای بی‌سابقه نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلاری در آن سه سال، متوسط رشد سالانه سرمایه‌گذاری در کشور از ۵/۶ درصد تجاوز نکرده است. تازه بخشی از این سرمایه‌گذاری هم، طرح‌های «عمرانی» دولت است که اکثراً بدون ملاحظات اقتصادی و فنی، در اینجا و آنجا، شروع شده و چه بسا نیمه‌کاری رها می‌شود. چنانکه «بانک جهانی» حدود ۲ ماه پیش برآورد کرده است. در اثر کاهش بهای جهانی نفت نرخ رشد اقتصادی ایران در سال جاری میلادی به حدود ۳/۵ درصد افت خواهد کرد. این برآورد نیز، که بدون احتساب مجموعه تبعات بحران جهانی و عوارض داخلی آن صورت گرفته است. می‌تواند خوشبینانه تلقی شود. در پی رونق کاذب و مقطعی بخش ساختمان و مسکن در دو سال پیش، که منجر به

اخیر، حتی پیش از بروز کامل پیامدهای بحران جهانی، نیز در داخل مشاهده می‌شود.

از سوی دیگر، بحران جهانی جاری و رکود برخاسته از آن صادرات غیرنفتی ایران را نیز (علاوه بر مسئله مجازات‌های بین‌المللی) با معضلات افزونتری مواجه می‌سازد. میانگین صادرات غیرنفتی کشور در دوره ۸۶-۱۳۸۴ حدود ۱۳ میلیارد دلار در سال بوده است. بخش بزرگی از این رقم نیز حاصل از صادرات میعانات گازی و یا محصولات پتروشیمی است که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم با صنعت نفت (و بهای نازل آن در داخل) مرتبطند. میزان واقعی صادرات غیرنفتی ایران، طبق ارزیابی کارشناسان، فقط حدود ۵ میلیارد دلار در سال، یعنی یک دهم حجم واردات، است. واقعیت اینست که سهم عمده‌ای از تولیدات داخلی، در شرایط حاکم. توان رقابت با محصولات مشابه در بازارهای بین‌المللی و داخلی را ندارند. بخشی از محصولات صنعتی کشور، مانند پتروشیمی یا فولاد، تنها در صورتی مشتریانی در خارج می‌یابند که از سوبسید انرژی ارزان در داخل و یا بازار پر رونق خارجی برخوردار باشند. مثال دیگر سیمان است که صادرات آن، به دلیل حجم نیازهای داخلی، مدت‌ها با محدودیت مواجه بود و هنگامی این محدودیتها برداشته شد که بهای آن در بازارهای جهانی نیز رو به کاهش بود. در نتیجه، به طوری که مطبوعات گزارش می‌دهند، بیش از سه میلیون تن سیمان در انبارهای کارخانه‌ها بدون خریدار باقی مانده است. در چنین شرایطی، توسل به افزایش صادرات غیر نفتی جهت تأمین نیازهای وارداتی نیز امکان‌پذیر نخواهد بود.

اما مبادلات اقتصادی خارجی ایران، نه فقط به واسطه رکود حاکم بر اقتصاد جهانی و نه تنها به دلیل روی آوردن بسیاری از دولتها به سیاست‌های حمایتی در این اوضاع بحرانی، بلکه در اثر اعمال محدودیتها و مجازات‌های بین‌المللی، در رابطه با پروژه اتمی رژیم در «شورای امنیت»، نیز با معضلات مضاعفی دست به گریبان است. صرفنظر از موانع و محدودیت‌های دسترسی به تکنولوژی پیشرفته و سرمایه‌گذاری خارجی، در اثر ممنوعیتها و یا محدودیت‌های اعمال شده در زمینه‌های مالی، بانکی، بیمه و بازرگانی، اقتصاد ایران تاکنون متحمل میلیاردها دلار هزینه اضافی شده است و این هزینه‌ها، در صورت ادامه بی‌اعتنایی جمهوری اسلامی به قطعنامه‌های مصوب «شورای امنیت» افزونتر هم خواهد گشت. گذشته از اینکه «اتحادیه اروپا» و آمریکا در صدد تهیه طرح‌های تازه‌ای، به صورت مستقیم و یا از طریق سازمان ملل، در جهت تشدید مجازات‌های اقتصادی علیه ایران هستند، مسلم است که در شرایط حاکمیت بحران جهانی جاری که اعطای اعتبارات مالی و بانکی در مراکز و نهادهای عمده سرمایه‌داری جهانی دچار تنگناها و دشواری‌های بسیار گردیده است، فشارها و محدودیت‌های مالی و اقتصادی وارده بر

طرح بوش برای حذف موانع حمله به نواره غزه

برگردان: داریوش

تا اواسط سال ۲۰۰۷ یک مانع سیاسی جدی بر سر راه حمله وسیع و همه جانبه اسرائیل بر علیه حماس در نوار غزه وجود داشت. واقعیت این است که حماس در یک انتخابات آزاد و عادلانه، اکثریت را در پارلمان فلسطین بدست آورده بود و هنوز هم جناح رهبری برتر در دولت قانونی و مشروع فلسطین است.

دولت جورج بوش برای رفع مانع جنگ، با تحریک عمدی حماس جهت به تصرف در آوردن غزه، به اسرائیل کمک کرد. هدف از این طرح، وادار کردن رئیس حکومت خودگردان فلسطین، محمود عباس، به انحلال دولت دموکراتیک و انتخابی مردم بود. چیزی که بوش چندین ماه تلاش‌های ناموفقی را در این رابطه انجام داده بود.

در انتخابات ژانویه سال ۲۰۰۶ مجلس ملی فلسطین، حماس ۵۶ درصد از کرسی‌های پارلمانی را بدست آورد. چند ماه بعد مجلس فلسطین رای به تشکیل دولت جدید به نخست وزیر اسماعیل هنیه، از رهبران حماس، را داد. دولت بوش بلافاصله در مخالفت با پیروزی حماس و برای برانداختن آن، با استفاده از کنترل خود در کوارتت (یک گروه چهار جانبه متشکل از آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل) سعی کرد که نتایج انتخابات را وارونه کند. بدین منظور پس از پیروزی حماس، از این سازمان خواستند که تا قبل از رسیدن به راه حل سیاسی، خلع سلاح شود و در مقابل نه تنها هیچ شرطی برای اسرائیل نگذاشتند، بلکه دست دولت اسرائیل در کنترل کامل اقتصادی و نظامی نوار غزه و کرانه باختری باز بود.

همزمان دولت بوش و اروپا کمک‌های اقتصادی خود به دولت فلسطین را قطع کردند. در همین حال اسرائیل هم از پرداخت بدهی‌ها خود به فلسطینی‌ها، بابت گمرک و عوارض مالیاتی، که طبق پروتکل پاریس و قرارداد اسلو می بایست پرداخت کند، اجتناب ورزید.

وقتی محمود عباس از اجرای خواست آمریکا، مبنی بر انحلال دولت انتخابی، سرباز زد و در مقابل آن مقاومت کرد، هم وزیر خارجه آمریکا، خانم رایس و هم وزیر خارجه اسرائیل در گردهمایی سازمان ملل در سپتامبر سال ۲۰۰۶ به وی گفتند که آن‌ها یک دولت فلسطینی با حضور حماس را قبول نخواهند کرد. در اکتبر سال ۲۰۰۶ وزیر خارجه آمریکا، خانم رایس برای زیر فشار قرار دادن بیشتر رئیس حکومت خودگردان فلسطین به رام اله فرستاده شد. او از محمود عباس خواست که دولت اسماعیل هنیه را در مدت دو هفته منحل کند، که محمود عباس نیز تسلیم شد و پذیرفت که ظرف چهار هفته این کار را انجام دهد.

طبق گزارش‌های بعدی، که در روزنامه (وانیتی فیر) چاپ شده بود، بر سر راه محمود عباس، اجرای درخواست آمریکا به منظور بر انداختن دولت اسماعیل هنیه، یک مشکل وجود داشت. طبق ماده ۴۵ قانون اساسی دولت موقت فلسطین، او اجازه عزل نخست وزیر را داشت ولی نمی‌توانست کسی را که نماینده اکثریت حزب در پارلمان نباشد، را جایگزین وی کند.

محمود عباس دوباره از انحلال دولت سرباز زد. دولت آمریکا این بار رسماً درخواست کرد که باید به حماس برای قبول یا رد دولت جدیدی، که زیر نظر یا چهارچوب کاری گروه چهارنفره (روسیه، آمریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل) باشد، یک ضرب الاجل تعیین شود.

در قسمتی از این یادداشت‌ها که ژانویه سال گذشته در مجله وانیتی فیر چاپ شده بود، گفته شده که: «اگر حماس این درخواست را رد کند، شما بایستی اعلان حکومت نظامی کنید که به تشکیل یک دولت اضطراری که موظف به انجام پلاتفرم (گروه چهار جانبه) باشد منجر شود».

در خواست دیگر از محمود عباس این بود که نیروهای زمینی و امنیتی خود را با گماشتن افرادی که در جوامع بین‌المللی معتبرند، تقویت کند. اشاره آنان به مسئول نیروهای پارلمانی فتح، محمد دهلان بود، که کاندیدا و از متحدین دولت آمریکا بوده است. در آوریل سال ۲۰۰۳ یاسر عرفات هم، توسط تونی بلر و رئیس جمهور مصر، حسنی مبارک، برای گماشتن محمد دهلان به عنوان رئیس سازمان امنیتی فلسطین تحت فشار قرار گرفته بود. در اواخر سال ۲۰۰۶، خانم رایس توانست مصر، عربستان سعودی و

امارات عربی را وادارد که نیروهای دهلان را مسلح و آموزش نظامی بدهند.

اما برنامه دولت آمریکا و اسرائیل تشویق دهلان به حمله نظامی بر علیه ساختار امنیتی حماس در خاک غزه بود، که خیلی قویتر از نیروهای امنیتی سازمان الفتح ارزیابی شده بودند. بعدها دهلان در مصاحبه‌ای با (وانیتی فیر) به این مسئله اذعان کرد که چندین ماه به نیروهای حماس در نوار غزه حمله کرده است. گزارش‌های دیگری نشان می‌دهد که نیروهای دهلان به ربودن و شکنجه نیروهای امنیتی حماس دست زده بودند.

«آلواردو دی سوتو» مأمور مخصوص سازمان ملل در خاورمیانه در گزارش محرمانه خود بنام پایان ماموریت، آشکار می‌کند که آمریکا به جنگ میان حماس و الفتح دامن می‌زند. او گزارش می‌دهد که دوم فوریه سال ۲۰۰۷، خانم رایس در جلسه گروه چهارجانبه از جنگ میان حماس و الفتح و اینکه فلسطینی‌های دیگری در مقابل حماس ایستاده‌اند اظهار خوشحالی می‌کرد.

دولت بوش مایل بود که حماس در مورد طرح کمک آنها به نیروهای الفتح، در زمینه استفاده نیروی آن‌ها بر علیه سازمان حماس در نواره غزه، آگاه و با اطلاع باشد. پنجم ژانویه سال ۲۰۰۷ خبرگزاری رویتر از اورشلیم افشا کرد که مدارک داخلی دولت آمریکا نشان می‌دهد که دولت آمریکا مبلغ ۸۶ میلیون دلار برای تقویت و رفم بخش‌هایی از نیروهای امنیتی، که بوسیله ریاست حکومت خودگردان کنترل می‌شود و به منظور متلاشی کردن ساختار تروریسم و تامین نظم و قانون در ساحل غربی و نوار غزه، پرداخت کرده است.

وقتی محمودعباس در فوریه سال ۲۰۰۷ با حماس برای دستیابی یک موافقت‌نامه جدید برای دولت واحد فلسطینی در مکه مذاکره کرد، عکس العمل دولت بوش، یک طرح مخفیانه برای سرنگونی خود ریاست حکومت خودگردان (عباس) بود و تهدید کرده بود که اگر طبق خواست‌های دولت آمریکا عمل نشود، جامعه جهانی هیچگونه معامله‌ای، مخصوصاً با ریاست حکومت خودگردان نخواهد داشت و این که کشورهای کنفرانس جی ۸ بدنبال اشخاص یا طرف‌های معتبرتری در جناح‌های فلسطین خواهند بود که بتواند دولت امن و مقتدری را بوجود آورد.

طرحی به تاریخ دوم مارس سال ۲۰۰۷ به محمودعباس پیشنهاد شد که در آن از وی خواسته شده بود که یک اقدام ضروری لازم بر علیه گروه‌هایی که آتش بس را نقض می‌کنند، با هدف تضمین سازمان دادن تمام گروه‌ها در سازمان‌های امنیتی فلسطینی (بین سال‌های ۲۰۰۷/۲۰۰۸) انجام دهد و در عوض آنها به محمود عباس قول دادند که قوانین ومقررات ضروری را در خیابان‌های فلسطین به گونه‌ای به اجراء در بیاورند...بقیه در صفحه ۱۶

مروری بر جنگ اسرائیل و فلسطین

نسل کشی برای مرزشناسی

سیروان هدایت وزیری

جنگ اسرائیل و فلسطین به مرز جنون و وحشت رسیده است. بمب های اسرائیل در هوا و زمین پیام مرگباری را برای مردم فلسطین به همراه دارند. بخش زیادی از این پیام ها به مردم فلسطین رسیده اند تا جایی که حتی کودکان نیز می توانند آن را بخوانند، و با خواندن و لمس این پیام، ایقان به خواب ابدی فرو می روند. کاش این کودکان هرگز چنین پیامی را دریافت نمی کردند، ولی متأسفانه آن را دریافت کردند.

جنگ کنونی اسرائیل و فلسطین جنگی تمام عیار به شمار می رود. طبق خبرهای رسانه های گروهی بین المللی، هزاران نفر از ساکنان مردم غزه از یک طرف و ده ها نفر از ساکنین شهرک های اسرائیلی تا کنون جان خود را از دست داده اند. و بی شک بیشترین این قربانیان، کودکان و انسان های پیرو معلول های جنگی تشکیل داده اند. با این وصف همچنان این جنگ راه پایانی ندارد. و همچنان صدور همچون پیام های مرگباری در راه است. تا جایی که دولت اسرائیل از ذخیره های جنگی در خواست کرده است، به ارتش مراجعه کند، تا اینکه در هنگ های ارتشی، جهت شرکت در جنگ سازمان داده شوند. و در جهت دیگری، گروه های مسلح حماس از شرکاء خواسته اند، تسلیحات بیشتری در اختیار آنان جهت مقابله با اسرائیل قرار دهند. با وجود اعتراضات بین المللی جهت توقف، و در نهایت خاتمه جنگ، هنوز نیز به درجات آتش این جنگ افزوده می شود. و تازه اینکه، چشم انداز مثبتی، جهت خاتمه این جنگ تا به این حال متصور نیست. خاتمه جنگ نیز به پتانسیل های جنگی و اخلاقی دو طرف متقابل بستگی دارد. نیروهای مسلح حماس هیچ موجودیت سیاسی و جغرافیایی برای اسرائیل قائل نیستند. و تحت تاثیر شرکاء، می خواهند اسرائیل را تماما به نیستی کشانند. از طرف دیگر، دولت اسرائیل نیز با برتری دانستن خلق یهود و استنتاجی از ایدئولوژی فاشیستی، همچنان خود را محق می داند، بعضی از

سرزمین های متعلق به فلسطینی ها را در سیطره اداره خود قرار دهد. تا اینکه این سرزمین ها در اختیار یهودیان مهاجر به محض اسکان مورد استفاده قرار گیرند. در حقیقت کسانی که به اسرائیل به محض اسکان در سرزمین های اشغالی مهاجرت می کنند، هیچ حقی در قبال سرزمین فلسطینی ها ندارند. آنچه که در توجهات اسکان یهودیان مهاجر در سرزمین فلسطینی ها صورت می گیرد، صرفا یک توجیه تاریخی بسیار طولانی می باشد. دولت اسرائیل تاریخا مدعی می باشد، که نه تنها سرزمین های فلسطین از آن یهودیان می باشد، بلکه قسمتی از بخش جنوبی ترکیه، سوریه، لبنان، اردن شامل می گردد. این سرزمین ها در تورات، کتاب مقدس یهودیان به نحوی اشاره گردیده است. گویا این مناطق در تحت فرمانروایی سلیمان پسر حضرت داوود بوده، و این مناطق، در طی جنگی که میان پیروان یهود و اسلام رویی داده است. از حیظه فرمانروایی پیروان یهود بیرون آمده، و در سیطره پیروان اسلام در آمده است، و بعدا با وجود آمدن نقشه های منطقه ای - جهانی، و مشخص شدن مرزهای معینی، خیلی از یهودیان با داشتن پتانسیل های اقتصادی به این فکر افتادند زمین هایی را از عرب ها خریداری کنند. اما بعدا زمین های خریداری شده به حربه های سیاسی و مرزی اسرائیل تبدیل گردیده است. این زمین ها بعدا به مکان مقدس یهودیان تبدیل گردید. و حتی دامنه این زمین ها وسعت بیشتری پیدا کرد. یهودیان مهاجر در این یا آن سوی دنیا به این فکر افتادند، به این مناطق به قصد سکونت در این سرزمین های خریداری شده، مهاجرت نمایند. این در حالی بود که بعدا دولت انگلیس و هم پیمانان آن به این فکر افتادند در درست کردن تقسیمات جغرافیایی، تشکیل یک دولت اسرائیلی را مورد بررسی و تاکید قرار دهند. البته فروش این سرزمین ها، به توسط تجارهای عربی، به عنوان یک ننگ معاملاتی و تاریخی محسوب شده است. از هنگام تشکیل دولت اسرائیل تا به این موقع، منازعات سیاسی و جنگی میان اعراب و بویژه فلسطینیها همچنان ادامه پیدا کرده و هزاران نفر از دو طرف کشته شده اند. و درجات صدمات مالی نیز قابل شمارش نیست. در هر صورت اشاره به برخی از رویداد و پیشداوریهای تاریخی می توان به بعضی از مسائل بفرنج پاسخ داد. شواهد تاریخی نشان می دهد که اسرائیل به زعم تجارهای یهودی در بعضی از سرزمین کنونی فلسطین با قصد اسکان دائمی از تجارهای عربی زمین خریده اند. و با این خرید مالک رسمی زمین ها شده اند. اینک یکی از دغدغه های اعراب همین شواهد و اسناد تاریخی می باشد. با این وصف یهودیان این حق را دارند در این سرزمین ها اسکان یابند. آنچه که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، همانا به رسمیت

شناختن حق حیات و زندگی یهودیان در سرزمین اسرائیل - فلسطین می باشد. به لحاظ پرنسیپی هر دو طرف دعوا، باید این حق را داشته باشند، زندگی سعادت مندی را دارا باشند. و هر دو طرف نیز این حق را دارند، برای خود دولتی را داشته باشند. اما متأسفانه، درجات مناقشات در اینجا بیشتر در حکم ایدئولوژی می باشد. اگر مسئله ایدئولوژی و مذهب را بعنوان فاکتور از یکی از مسائل مورد مناقشه اسرائیل یهودی و عرب اسلامی حذف گردد، بدون شک نه اعراب نسبت به اسکان یهودیان در سرزمین های مورد مشاجره حساسیت داشتند و نه اسرائیل با اعراب مشکلی داشت. در اینجا مسئله سرزمین و صاحب شدن ها منتفی می گردید. اگر این مسئله به عنوان فاکتور قرار گیرد، چرا هر یک از دولت های عربی همدیگر را به رسمیت می شناسند، اگر چه خیلی از تقسیمات مرزی و تشکیل دولت ها با توجه به علاقه و سیاست آنوقت انگلیس صورت گرفته است. کدام یک از مردم اردن و دولتش هم اینک با مردم و دولت عراق سر عراق و تقسیم سرزمین اردن هاشمی که خود محصول سیاست های کونولیالی انگلیس بود، سر دعوا دارند. اما بخاطر شرایط قومی و مذهبی همسان، هر دو طرفه بر این موضوع تاریخی سروش می گذارند. اگر نیز به معاملات تجارتهای تاریخی سرزمین ها بعنوان یک موضوع مناقشه اشاره اشاره شود، باید هم اینک دولت های آمریکا و شوروی بر سرفروش سرزمین آلاسکا از جانب روسیه وقت با همدیگر سر مناقشه را می داشتند. اگر چه روسیه فعلی اذعان دارد که این معامله یک معامله اشتباهی بوده است. ولی همچنان پیداست، موضوع این معامله رسماً به یک سند تاریخی بسته تبدیل گردیده است. و در این مورد هیچ عکس العملی از هر دو طرف نشان داده نمی شود. اگر این موضوع تاریخی را نیز به موضوع تاریخی فروش سرزمین فلسطین به اسرائیلی ها نسبت داده شود، قاعدتاً این مسئله باید منتفی اعلام گردد. و طرف معامله را به رسمیت شناخت. آنچه که در اینجا به واقعیت تبدیل گردیده، خودبخود برخلاف واقعیت ها عمل می کند. خواه نخواه قوم یهود از لحاظ جغرافیایی به سرزمینی باید تعلق بگیرد. و تاریخا نیز در تقسیمات جغرافیایی جهانی در بخشی از سرزمین های موجود در کناره مدیترانه جایی داده شده است. و این حق را دارد در محدوده ای از این سرزمین برای خود قانون و دولت داشته باشد. و جامعه مدنی بشری تا به حال این حق را به رسمیت شناخته است. اما دولت اسرائیلی این حق را ندارد به موضوعات تاریخی هزار ساله برگردد و سرزمین خود را توسعه دهد و برای نسل به این هدف به نسل کشی بپردازد. اسرائیل نیز باید این حق را به رسمیت بشناسد که فلسطینی ها خود نیز، دولت و قانون در سرزمین خود را وضع نمایند. ◀◀◀

◀◀ پروسه مقدماتی مکانیزم تشکیل دولت اسرائیلی و فلسطینی التزام با این به رسمیت شناختنی‌های دو طرفه است قانون نسبی باید در مابین هر دو طرفه مناضعه حاکم گردد. و ماتریالیزم اجتماعی که خود دارای بغرنج و زیگزاکی‌های اجتماعیست، باید بعنوان عملکرد اجتماعی سر لوحه تمام مناضعات قرار گیرد.

بی شک جنبش چپ و رادیکال فلسطین با درک و شناخت از بغرنج‌های اجتماعی و بی بردن به خیلی از واقعیت‌ها، در صاف کردن راه نسبی برای حل مناقشات نقش داشته اند که یکی از این نشانه‌ها تدارک مذاکره و قراردادهای با دولت اسرائیلی بوده است. از جمله این قراردادهای امضای پیمان اسلو به توسط نمایندگان فلسطین و اسرائیل بوده است. آنچه که پیداست هنوز پیمان اسلو برای راه حل‌ها از اعتبار کافی برخوردار می‌باشد. در حقیقت این پیمان می‌تواند در شکستن تابوها از مطلوبیت برخوردار باشد. این قرارداد محصول شکست و بن بست دو مسئله بوده است. یکی شکست چپ سنتی که در یک دهه بر جنبش فلسطین حاکم شده بود. و دیگری بن بست راه حل اسلامی که راه مطلق‌گرایی را در پیش داشت، و همواره مانع از مذاکرات چند جانبه بود. بویژه اسلام‌گرایان ترجیح دادند که یک جنگ داخلی را به مردم فلسطین تحمیل نمایند تا اینکه با دولت اسرائیل وارد مذاکره شوند. دولت اسرائیل نیز با بی بردن به این ضعف، و بی مدنیته اینان، توانست از موقعیت استفاده نماید و با وجود کشتار و نسل‌کشی فلسطینی‌ها، به خود رسمیت قانونی و بین‌المللی دهد. اما اسرائیل این را باید درک کرده باشد که رسمیت یافتنش بر خلاف آن عملکردی است، که همچنان پیش می‌برد. آنچه که باید اسرائیل بدان پایبند باشد، همانا به رسمیت شناختن حقوق شهروندی مردم فلسطین، لغو معاصره اقتصادی ساکنین فلسطینی، توقف شهرک‌سازی برای یهودیان مهاجر، برداشتن موانع اداری و بوروکراتیک برای شهروندان فلسطینی، تخصیص سرمایه‌های موجود در جهت بازسازی مناطق مخروبه، حق و حقوق برابر یهودیان و فلسطینی‌ها و در نهایت تشکیل یک دولت اسرائیلی _ فلسطینی می‌باشد. طبعاً رعایت این شرط و شروطها نیز شامل طرف‌های مخالفین اسرائیل نیز خواهد بود. بی شک رعایت مسائل فوق، زمینه‌ها را برای تخفیف تخاصمات فی‌مابین و در نهایت صلح پایدار بوجود خواهد آورد. دسامبر ۲۰۰۸

بقیه از صفحه ۱۴

طرح بوش برای حذف.....

که باعث برتری نیروهای الفتح بر نیروهای حماس بشود و بعد از آن، یک انتخابات جدید در پائیز ۲۰۰۷ انجام خواهد گرفت. دوباره طرح مخفی آمریکا در آوریل سال ۲۰۰۷ توسط روزنامه یمنی «آل مجید» افشاء شد و این افشاگری فقط می‌توانست از طریق نیروهای امنیتی یمنی، که همکاری نزدیک با آمریکا داشته و تصمیم به انتشار آن داشتند، به روزنامه‌ها درز پیدا کند. سپس در هفتم ژوئن سال ۲۰۰۷ روزنامه خبری اسرائیلی «هاآرتز» افشاء کرد که از اسرائیل خواسته شده بود که حمل یک کشتی از سلاح‌های مصری که شامل ماشین‌های ارتشی، صدها راکت و هزاران خمپاره به نیروهای امنیتی الفتح را تأیید کند. افشاء شدن این طرح‌ها برای بازسازی نظامی الفتح بدین منظور بود که حماس سریعاً عکس‌العمل نشان دهد. یک روز بعد از افشاگری روزنامه «هاآرتز»، حماس با یک حمله نظامی، در عرض پنج روز، نیروهای امنیتی الفتح را از نوار غزه بیرون انداخت. روز بعد از شکست کامل نیروهای دهلان در نوار غزه، محمود عباس دولت هنیه را منحل و با نقض قانون دولت فلسطین، نخست وزیر خود را جایگزین او کرد.

شکست نیروهای دهلان یک نتیجه قابل پیش‌بینی سیاست‌های دولت جورج بوش بوده است. یکی از فرماندهان الفتح (بریگارد شهیدان) «خلید جعبیری» به مجله وانتی فیر گفت که: «ما فقط زمانی تمام می‌کنیم که حماس در کنترل یا زیر نظر ما باشد»، که این همان استراتژی دولت جورج بوش بود.

دولت بوش نه فقط به هدفش که تضعیف دولت حماس بود، دست یافت، بلکه کارزار تبلیغی جدیدی با عنوان این که حماس یک کودتای غیر قانونی در نوار غزه انجام داده است، به راه انداخت تا بعداً بتواند حمله اسرائیل به فلسطین را توجیه کند. به همین شکل هم خانم رایس این مسئله را در دوم ژانویه برای تأیید حمله اسرائیل به نوار غزه مورد استفاده قرار داد.

۱۹،۰۱،۰۹www.antiwar.org

بقیه از صفحه ۱۳

پیامدهای بحران جاری سرمایه‌داری.....

و از بی‌اطمینانی نسبت به آینده، بلا تکلیفی و رکود فعالیت‌های آنها حکایت می‌کند. به نوشته روزنامه‌ها، دولت ظاهراً قصد دارد مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار جهت «کمک» به موسسات فعال در بورس تهران اختصاص بدهد. اما اگر همین مبلغ هم، در چارچوب «خاصه خرجی»‌های متداول، عاید اعوان و انصار و وابستگان مسئولان رژیم نشود، اعطای این مقدار نیز، در شرایط موجود، گرهی از کار واحدهای تولیدی راکد و صنایع بحران زده کشور نخواهد گشود.

تردید نیست که این وضعیت کساد و رکود فزاینده، موجهای تازه‌ای از بیکارسازی و اخراج شاغلان در کارخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی و خدماتی پدید آورده و معضل بیکاری ابعاد دهشتناک‌تری پیدا خواهد کرد. اگر در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری، اتحادیه‌های مستقل مزد و حقوق‌بگیران و دیگر نهادهای صنفی، مدنی و اجتماعی با مقاومت و مبارزات خویش می‌توانند، تا اندازه‌ای، مانع از تحمیل طاقت فرسا و یکجانبه عوارض بحران سرمایه‌داری جهانی بر خود شوند، در جامعه خفقان زده ما این گونه عوارض، به طور مضاعف، بر دوش کارگران، کارمندان و دیگر اقشار زحمتکش بار می‌شود. برخلاف رقم‌سازیها و ادعاهای دغلبازانه دولت احمدی نژاد در مورد کاهش نرخ بیکاری به ۱۰ درصد، بر پایه محاسبات دیگر مراجع اقتصادی در حال حاضر نرخ بیکاری حداقل ۱۵ درصد و تعداد بیکاران دستکم ۴ میلیون نفر است، در حالی که طبق برآوردهای کارشناسی بر مبنای میزان جمعیت و اشتغال، رقم بیکاران بیش از ۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. در هر صورت، آشکار است که با تشدید رکود، ظاهر شدن بیش از پیش تبعات مجازات‌های اقتصادی بین‌المللی و استمرار اوضاع آشفته کنونی. هر سال چند صد هزار نفر دیگر بر جمع انبوه بیکاران افزوده خواهد شد.

هرگاه در مراکز عمده سرمایه‌داری، بحران کنونی و فرو رفتن اقتصادها در وضعیت انقباضی، معمولاً همراه با توقف رشد سطح عمومی قیمت‌ها و یا کاهش نرخ تورم است، اقتصاد بحران زده ایران رکود تولید و تورم افسارگسیخته را توأم دارد، به طوری که نرخ تورم در جامعه ما از بالاترین نرخهای تورم در جهان است. این وضعیت ناگوار برخاسته از بحران و اختلالات ساختاری اقتصاد کشور است که در اثر سیاست‌های جاری رژیم حاکم دو چندان شدت می‌یابد. نرخ رسمی تورم، مطابق گزارش‌های بانک مرکزی، از حدود ۱۰ درصد در سال ۱۳۸۴ به حدود ۲۰ درصد در سال گذشته، و به نزدیک به ۳۰ درصد در حال حاضر بالا رفته است. در حالی که واقعیت‌های ملموس، به ویژه در مورد قیمت‌های ارزاق و مایحتاج عمومی، گویای آنست که، به واقع، فشارهای وارده بر توده‌های مردم از قبل تورم قیمت‌ها بسیار بیشتر از نرخ رسمی آن است. همین آمارهای رسمی که از شتاب افزون‌تر رشد قیمت‌ها در ایران در ماه اخیر، یعنی بعد از بروز بحران بین‌المللی و کاهش بهای جهانی نفت، سخن می‌گوید.

اکثریت عظیم مردم ایران، در شرایطی که حاکمیت جمهوری اسلامی بر جامعه ما مستولی گردانیده است، هیچگاه از مزایای رشد و رونق اقتصاد جهانی برخوردار نشده و یا، در بهترین حالت، در سطحی بسیار نازل بهره‌مند شده‌اند. اکنون که بحرانی بزرگ و کم‌سابقه آن اقتصاد را در بر گرفته و تبعات ناگوارش را هم، کمابیش، دامنگیر میلیاردها نفر از مردمان جهان کرده است، مردم ایران ناگزیرند به واسطه همان شرایط و سیاست‌های رژیم حاکم، پیامدهای زیانبار این بحران را هم به صورت مضاعف متحمل شوند.

مردم بی پناه غزه قربانی بازیهای دو طرفه



نیروهای دشمن هر لحظه به ما نزدیکتر میشدند و نیروهای جنگی به ظاهر خودی خانه ما را در محاصره خویش قرار داده بودند و سربازهایی نیز به داخل خانه آمده بودند. ترس و اضطراب سراپای وجود ما را در بر گرفته بود، به ما اخطار داده شده بود که باید خانه امان را ترک کنیم. تمام شب را با صدای شدید بمباران دشمن در نزدیکی خانه امان سپری کرده بودیم و از ترس و وحشت نتوانسته بودیم حتی پلکی روی هم بگذاریم. در این میان یکی از فامیل‌ها از شهر دیگری به سراغ ما آمده بود و میخواست به هر طریقی که شده ما را از آن منطقه دور کند. به کجا باید رفت، چطور میتوان از تنها سرپناه خود که تا کنون در زندگی تنها نقطه امن برای ما بوده و در اصل پناهگاه ما در مقابل همه ظلم و زور و بی عدالتیهای خارج از خانه بوده، دور شد و به محیطی نا آشنا و نا امن قدم گذاشت.

متعجب شد و پرسید که چرا شما تا کنون اینجا را ترک نکرده اید. او، مادرم را متقاعد کرد که به همراه او از شهر خارج شویم، چون نیروهای عراقی، دیگر بسیار نزدیک شده بودند و احتمال آن میرفت که تا چند روز دیگر آبادان را بطور کلی در محاصره خود در آورند. وقتی که آماده حرکت شده بودیم من که به همراه اعضای خانواده ام پشت وانت نشسته بودم با حسرت خاصی به تمام نقاطی که از آنجا عبور می کردیم نگاه می کردم. می دیدم که باید از شهری که به من همه چیز داده بود، به من عشق ورزیدند و چگونه نگاه کردن به زندگی و انسانها را یاد داده بود، دور شوم. شهری که هرگز خشکی را به خود نمی دید، حتی در تابستان با دمای ۵۰ درجه بالای صفر و رطوبت کشته اش با شمشادهای همیشه سبز، همیشه سبزی زندگی را برایم تداعی می کرد. یاد می آمد وقتی برای سفری کوتاه و برای دیدن بچه های فامیل به شهرهای دیگر میرفتم، همیشه دلم برای آن شط زیبا و فراموش نشدنی اش تنگ می شد. در آن زمان در بازگشت، هر وقت به شهر نزدیک میشدم، قلبم همانند دیدن عاشقی که معشوق خود را بعد از مدتی می بیند به تپش می افتاد و در وصف زیباییهای آن شهر در ذهن خود همیشه زیباترین سرودها را می سرودم. و حالا می بایست آن همه را و شاید برای همیشه ترک میکردم و در حسرت آن

خواب دیده بودم. البته این کابوسهایی ارتباط با جنگ ایران و عراق و حضور ما در آن مناطق جنگی نبود. در مهرماه ۱۳۵۹ هنوز چند روزی از آغاز جنگ نگذشته بود که عراقیها، خرمشهر را گرفته و شروع به پیشروی به طرف آبادان کرده بودند. برای من این همه قابل تصور نبود: حملات شدید عراقیها و تصرف خرمشهر و محاصره آبادان، آن هم در کوتاهترین مدت زمان. دلم نمیخواست آن شهر را که پر از خاطرات شیرین و فراموش نشدنی بود و با آن عشق و علاقه ای که به مردم و به دوستانم داشتم، ترک کنم. پدرم در شهر دیگری کار میکرد و گاهی چند روزی به خانه نمی آمد. در آن زمان ما، بچه ها با مادرمان تنها بودیم. من هم تمام اصرارم ماندن و مقاومت کردن در آن شهر بود. هر روز، چندین بار شهر، توسط هواییمهای اف ۱۶ عراق بمباران می شد و گاهی آنقدر به ما نزدیک بودند که فکر میکردیم هر لحظه ممکن است قربانیان یکی از این بمبارانها شویم. شهر به یکباره بر اثر این بمبارانها از سکنه خالی شده بود. بسیاری از همسایه ها از شهر خارج شده بودند و فقط تک و توکی از آنها هنوز در خانه خود مانده بودند. در همین اوضاع و احوال بود که پسر یکی از همسایه ها که چند روزی بود با خانواده به شهر دیگری رفته بودند برای بردن مقداری اثاثیه مایحتاج خانواده، با یک وانت به آبادان برگشته بود. با دیدن ما بسیار

روزها و خاطرات فراموش نشدنی اش بمانم.

دلیل دیدن این خواب نیز رویدادهای هفته های اخیر در غزه و جنایتهای غیر قابل وصف حکومت جنایتکار اسرائیل و بازیهای هر دو طرف اسرائیل و حماس بر سر مردم بی گناه غزه بوده است. هر چند که وضعیت آن زمان ما با مردم بی پناه غزه اصلا قابل مقایسه ای نمی باشد. مردمی که در محاصره ای همه جانبه و نا عادلانه قرار گرفته و امکان فرار و رفتن به جای امنی نیز از آنها سلب شده است.

دو روز پیش مراسمی برای اعتراض به این حملات و در دفاع از مردم بی دفاع غزه در یکی از شهرهای هلند، برگزار شده و امروز نیز مراسم دیگری برگزار می شود.

مراسم قرار است ساعت ۲ بعد از ظهر آغاز شود. در اتوبوس نشسته بودم و متوجه جمعیت عظیمی شدم که برای شرکت در این مراسم در محل مورد نظر جمع شده بودند. بعد از پیاده شدن از اتوبوس، من که هنوز هیجان کابوس های شب گذشته را داشتم که بی ارتباط با جریابات غزه و کشتار مردم بی گناه آنجا نبود، با نزدیک شدن به جمعیت و دیدن عکسهای غرق به خون کشیده کودکان بی گناه غزه ای، نمی توانستم از ریختن اشکهایم جلوگیری کنم. به زحمت می توانستم جلوی احساساتم را بگیرم. بقدری متأسف شده بودم که فقط سعی میکردم از نگاه کردن به عکسهایی که کم هم نبودند و در دست تظاهرکنندگان قرار داشت، جلوگیری کنم.

بعد از ظهر خبرگزاریها از اعلام آتش بس از طرف دولت اسرائیل خبر می دادند.

بعد از کشته شدن بیش از ۱۲۰۰ نفر انسان بی گناه در غزه که حدود ۴۰۰ تن از آنان را کودکان بی گناه و معصوم شامل میشده، بار دیگر و برای مدتی که کاملاً نامشخص است آتش بسی اعلام می شود که با هر اقدام ماجراجویانه ای که حماس بخواهد برای عرض اندام انجام دهد و دوباره بهانه ای به دست جنگ طلبان اسرائیلی بدهد، جنگی دوباره می تواند از سر گرفته شود.

این نا امنی و نداشتن فردائی با صلح و آرامش برای این مردم بی دفاع تا کی باید ادامه داشته باشد؟

ف. جاوید

جبهه چپ در مقابل «ارولبرالیزم»

احمد آزاد

موقعیت حزب سوسیالیست و هم تحولات درون جامعه فرانسه، پس از بحران اقتصادی حاضر، را محک زند. برای حزب چپ نیز، همراهی با حزب کمونیست که هم، از نزدیک به یک قرن کار حزبی و یک موقعیت اجتماعی نسبتاً تثبیت شده برخوردار است و هم ابزار لازم برای شرکت در یک انتخابات اروپایی را دارد، موقعیت مناسبی است که هم خود را بشناساند و هم نیرو جمع‌آوری کند. نتیجه کار این جبهه و ادامه آن به چگونگی پیشرفت انتخابات مجلس اروپا و میزان موفقیت این جبهه در گردآوردن چپ‌ها بستگی دارد.

روزنامه اومانیتته در تاریخ ۱۹ ژانویه جاری با «ژان لوک ملانشون» پیرامون این جبهه و حزب چپ مصاحبه‌ای کرده است. برگردان این مصاحبه به فارسی در زیر از نظرثان می‌گذرد.

جبهه چپ در مقابل «ارولبرالیزم» گفتگو با ژان لوک ملانشون

سوال: آیا سوال ۲۰۰۹ برای شما سال همه خطرات است؟

ژان لوک ملانشون: یقیناً این سال برای فرانسه و برای همه اروپا سالی سخت خواهد بود. ما همزمان هم به سمت تنش‌های اجتماعی و اقتصادی بی‌سابقه می‌رویم و هم به سمت ناتوانی سیاسی حکومتیان که این نیز بی‌سابقه است. ولی این وضعیت خود ناشی از ناتوانی چپ در ارائه یک آلترناتیو است.

سوال: نقش احزاب سیاسی در حرکت‌های اجتماعی از قبیل ۲۹ ژانویه آینده چه می‌تواند باشد؟

ژان لوک ملانشون: ما نباید حرکت‌های اجتماعی را مکمل اقدامات سیاسی بدانیم. احزاب باید یک چشم انداز سیاسی برای حرکت‌ها ارائه دهند. مشکل بتوان در یک مبارزه وارد شد، آن زمان که این مبارزه هیچ گشایش سیاسی نداشته باشد. با پیشنهادات آلترناتیو از سوی کمونیست‌ها و «حزب چپ»، که جبهه چپی است در گسست با اروپای لیبرال، فضای عمومی در حال تغییر است.

سوال: ولی جدا از جبهه واحد برای اروپا، در نظر دارید چه پروژه بسازید، حزب چپ آلمان (Die Linke) از نوع فرانسوی؟

ژان لوک ملانشون: شما خیلی تند می‌روید! جبهه چپ از یک واقعیت سیاسی - انتخاباتی نشات می‌گیرد. یک پروژه فرموله شده در خلاء، بدون آنکه مراحل و واقعیت‌های سیاسی را به حساب آورد، حاصلی جز

انتخابات اروپایی را به دیگر احزاب چپ فرانسه ارائه کرد.

در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۸ «ژان لوک ملانشون» و «مارک دولز» تشکیل یک حزب جدید به نام «حزب چپ» را اعلام کردند، که کنگره موسس آن در ۹ فوریه ۲۰۰۹ تشکیل خواهد شد. همچنین در جریان مصاحبه‌های مطبوعاتی نوعاً به نمونه برداری از نحوه تشکیل «حزب چپ آلمان» اشاره می‌کردند. به دنبال اعلام تشکیل این حزب، برخی از شخصیت‌های سیاسی حزب سوسیالیست اعلام کردند که به این حزب خواهند پیوست.

رهبران این حزب جدید همزمان پروژه جبهه چپ را نیز دنبال کردند و در این بین حزب کمونیست فرانسه نیز از این پیشنهاد استقبال کرد. در چند سال اخیر حزب کمونیست فرانسه به دلیل سال‌ها همکاری نزدیک خود با حزب سوسیالیست، مورد نقد بخشی از جریان‌های چپ درونی و بیرونی خود قرار گرفته است. جهت‌گیری آخرین کنگره حزب سوسیالیست و تصویب برنامه سیاسی که ائتلاف با احزاب راست میانه را آسان می‌کرد، در درون حزب کمونیست نگرانی جدی را دامن زده است. حزب کمونیست فرانسه بخوبی می‌داند که از یک سو بدون ائتلاف با حزب سوسیالیست فرانسه، بخش قابل توجهی از نمایندگان خود در شهرداری‌ها، مجالس منطقه‌ای و مجلس ملی فرانسه را از دست خواهد داد. از سوی دیگر ادامه همراهی با این حزب، بدون نقد جدی سیاست‌های راست‌روانه آن، به پایه‌های حزب کمونیست لطمه فراوان زده و خواهد زد و عملاً این حزب را در انظار عمومی به دنبالچه حزب سوسیالیست تبدیل خواهد کرد.

خروج بخشی از کادرهای سرشناس حزب سوسیالیست و تشکیل «حزب چپ»، امکان مناسبی برای حزب کمونیست بود تا در کوتاه مدت مسئله همراهی با حزب سوسیالیست را به حالت تعلیق درآورد، تا نتیجه کار این حزب جدید و موفقیت یا شکست آن روشن شود.

تشکیل جبهه چپ در حال حاضر برای هر دو حزب، حزب کمونیست فرانسه و حزب چپ، غنیمت است. شرکت در انتخابات مجلس اروپا، مفری است برای حزب کمونیست فرانسه تا هم این حزب جدید و هم

بدنبال دو دوره شکست انتخاباتی احزاب چپ در مقابل احزاب راست فرانسه، در درون حزب سوسیالیست فرانسه اختلافات در میان گرایش‌های مختلف، در مورد دلایل این شکست‌ها و راه‌های برون رفت از آن بالا گرفت. بحران اقتصادی سرمایه‌داری نیز به این اختلافات دامن زد و در آستانه کنگره اخیر حزب، اختلافات گرایش‌های چپ و راست حزب سوسیالیست بیش از هر زمان دیگر تشدید شده و رقبا با استفاده از وسائل ارتباط جمعی به خط کشی با یکدیگر پرداختند. در جریان کنگره، برنامه‌های مختلفی از سوی گرایش‌ها به کنگره ارائه شده بود. جناح بندی‌ها عمدتاً در سه جبهه چپ‌ها، راست میانه به نمایندگی خانوم «مارتین اوبری» و راست‌ها به نمایندگی خانوم «سگولن رویال» شکل گرفته بود. برنامه سیاسی چپ‌ها تنها موفق به کسب ۱۸/۵۲ درصد آراء شد. چپ‌ها با این رای، وزنی برای ایجاد تحول جدی در حزب ندارند. برنامه دو جناح دیگر عمدتاً بر ائتلاف انتخاباتی با احزاب راست میانه متکی بود. در دو دور رای‌گیری، خانوم «مارتین اوبری» با اختلاف بسیار نازلی اکثریت بدست آورد و نهایتاً شورای مرکزی حزب سوسیالیست وی را به عنوان دبیر اول حزب انتخاب کرد.

«ژان لوک ملانشون» و «مارک دولز»، دو تن از رهبران قدیمی حزب سوسیالیست، بلافاصله پس از اعلام نتایج رای‌گیری پیرامون سندهای سیاسی، اعلام کردند که از حزب جدا خواهند شد. «ژان لوک ملانشون» درباره این تصمیم گفت که این سیاست (ائتلاف با احزاب راست میانه) بسیار از آنچه که حزب سوسیالیست باید دنبال کند، دور است و سیاستی راستی است که وی بارها آن را نقد کرده و متأسفانه اکنون اکثریت حزب در پی آن است. از این رو وی تصمیم دارد تا به آنچه خود آن را وفاداری به تعهدات خود می‌داند، و برای حفظ استقلال عمل خود، از حزب جدا شود. وی سپس اعلام کرد که قصد دارد تا به همراه «مارک دولز»، یک حزب جدید سیاسی ایجاد کند، که با وفاداری به اصول چپ و بدون دادن امتیاز به راست، وارد عرصه سیاسی فرانسه شود. وی همزمان پیشنهاد تشکیل یک جبهه وسیع چپ برای

بن بست ندارد. کلید شراطی که در آن مردم به گذار دمکراتیک باورمند شوند، چیست؟ در ابتدا باید خواهان گذار بود، اگر که تنها به رفرمهایی در حاشیه بسنده شود...

سوال: پس شما یک رفرمیست نیستید؟

ژان لوک ملانشون: من تقابل انقلابی - رفرمیست را نمی‌پذیرم. آنهایی خودشان را رفرمیست می‌نامند که می‌گویند به هیچیک از اصول پایه‌ای سرمایه‌داری دست نمی‌زنند. ولی این آیا رفرمیسم است؟ رفرم‌های رادیکالی وجود دارد، بطور مثال ایجاد یک مرکز مالی عمومی با ملی کردن تمام بانک‌ها. باید از سرمایه‌داری گسست. برای شکلگیری این پروژه، باید قدرت لازم برای پیشبرد آن را داشت. این پروژه با پیمان اروپا هماهنگ نیست. هشتاد درصد قوانین ما بر اساس جهت‌گیری‌های اروپایی تنظیم شده و صد در صد آن باید با پیمان اروپا منطبق باشد. هر کس که این را می‌پذیرد باید نتایج ملی آن را هم بپذیرد. به همین دلیل این تصنعی نیست زمانی که می‌گوئیم، ایجاد یک جبهه چپ با پیشنهاد یک برنامه آلترناتیو در مقابل وضعیت موجود در فرانسه و در آغاز با رد پیمان اروپا. تسلط سوسیال لیبرال بر چپ مانع پیروزی چپ می‌باشد.

چگونه می‌خواهید سوسیال-لیبرال را پس بزنید؟

ژان لوک ملانشون: به سادگی و با شکست دادنش در صحنه انتخابات. «حزب جدید ضد سرمایه داری» (حزب NPA جانشین حزب LCR) اعلام کرده است که هیچ فوریتی برای انتخابات مجلس اروپا نیست و وی حاضر به حکومت کردن همراه با سوسیالیست‌ها نمی‌باشد. در حالی که مسئله به هیچوجه حکومت کردن در زیر سلطه سوسیال-لیبرال نیست. در نتیجه فکر و نظر مردم باید دخالت داده شود و در کادر انتخابات اروپا این شدنی است. ما شیوه‌ای دیگر برای تغییر تمایلات بجز انتخابات نمی‌شناسیم. رسالت جبهه چپ شکست راست و داشتن دست بالا در چپ است. برای این مهم، بهترین راه اجماع تمام چپ‌های دیگر [منظور دیگر نیروهای چپ بجز حزب سوسیالیست] است. همه چپ‌ها به طور وسیع و حتی آنها که قرارداد اروپا را رد کردند. من با هرگونه توافق با حزب سوسیالیست در انتخابات مجلس اروپا مخالفم، چرا که این حزب امضاء پیمان لیسبون را در برنامه خود وارد کرده است.

سوال: شما بارها به حزب چپ آلمان (Die Linke)، که از ادغام بین حزب کمونیست سنتی آلمان (PDS) و سوسیال دمکراتهای چپ تشکیل شد، به یک عنوان فرمول سیاسی مناسب اشاره کرده‌اید. آیا این یک مدل برای شما است؟

ژان لوک ملانشون: در واقع باید از آن الهام گرفت، نه آن که کپی کرد، چرا که غیر ممکن است. باید از آنچه که قابل انطباق است، الهام گرفت: گسیختن از سوسیال دمکراسی و ایجاد یک جبهه. حزب چپ آلمان در ابتدا با پیدایش یک جبهه آغاز کرد و نه حزبی که با ادغام چند سازمان بر اساس قوانین انتخاباتی آلمان شکل گرفته باشد. پس ما هم استقلال خودمان را از سوسیال دمکراسی اعلام کنیم، از آن جدا شویم و یک جبهه آلترناتیو حکومتی بسازیم. پروژه دراز مدت این جبهه باید شکل دادن به یک اکثریتی برای حکومت کردن باشد.

سوال: آیا انتخاب خانم مارتین اوبری به دبیر اولی حزب سوسیالیست، نشان از تمایل اعضاء به جهت چپ حزب سوسیالیست نیست؟

ژان لوک ملانشون: حزب سوسیالیست انواع جریان‌ها و گرایش‌ها مختلف، آشکار و پنهان، به خود دیده است. ولی فراموش نمی‌کنم که این حزب، چپ است و شکل‌گیری یک اکثریت چپ در این کشور بدون حزب سوسیالیست ممکن نیست. اما با کدام جهت‌گیری پرسش اصلی است. آن که در این حزب در حال حاضر برنده شده، نیرویی است که سیاستش و برنامه حکومتی‌اش در جهت سوسیال دمکراسی اروپایی است، که تماماً متکی است بر پذیرش پیمان لیسبون. جریان مارتین اوبری بطور سنتی یک جریان سوسیال دمکرات چپ میانه است. به اولین سخنرانی او اشاره می‌کنم که گفت حزب سوسیالیست چپ است، اما رفرمیست و برای وی اروپا خود یک پروژه است. لغت رفرمیست به کار برده شده که نشان دهد آنها به کاپیتالیسم دست نخواهند زد و لغت اروپا برای این بود که نشان دهد حزب سوسیالیست در اردوگاه «آری» به پیمان لیسبون، همراه با راست، باقی می‌ماند.

سوال: شما مایلید که یک اکثریت چپی همراه با حزب سوسیالیست بسازید، اما چگونه و آیا در این حالت نباید به سلطه سوسیال دمکراسی تن داد؟

ژان لوک ملانشون: تنها دو راه برای جابجا کردن مرکز ثقل چپ وجود دارد: تلاش برای بهبود از درون حزب سوسیالیست، من بیست سال از عمرم را صرف این کار کردم و برای چه نتیجه‌ای! من از این

درس‌آموزی کردم. راه دوم از طریق بحث عمومی و داوری مردم ممکن خواهد بود. این بر عهده مردم فرانسه و رای‌دهنده‌گان چپ است که مشکل را حل کنند. اگر چپ دیگر پراکنده و بدون یک برنامه مشترک فعالیت کند، قابل فهم است که همچون انتخابات ریاست جمهوری اخیر، رای دهنده‌گان چپ به آنها پشت خواهند کرد. ولی در حال حاضر جبهه چپ صرفاً نه یک پروژه، که یک واقعیت است. حزب کمونیست فرانسه است و حزب چپ. یقیناً ناکافی است، ولی ما نمی‌توانیم به کمونیست‌ها و خومان از این بابت خرده بگیریم. کسی که به چنین نتیجه می‌رسد باید به ما پیوندد. ولی ما نباید این جبهه را کوچک کنیم. این نقطه اتکاء مهمی است.

سوال: وراء جبهه چپ، نزدیکی خود با حزب کمونیست را چگونه می‌بینید، آیا شما خواب یک وحدت با حزب کمونیست را در بلند مدت نمی‌بینید؟

ژان لوک ملانشون: نه رابطه سهلتر خواهد بود اگر حزب کمونیست، حزب کمونیست بماند. هر کس در هویت مستقل خودش باید باقی بماند. حزب کمونیست، به تاریخ کمونیست‌ها استناد می‌کند و حامل آنها به آینده است. ما در یک منطبق جمهوری اجتماعی و حزب آزمایشگاهی، که هدف خودش را بازتنظیم ایده‌آل‌های چپ قراردادده است، قرار داریم. ما نه با حزب کمونیست و نه با حزب جدید ضد سرمایه داری (NPA) رقابت نداریم. باید امتزاج هویت و اتحاد را دانست. در این مورد ما با حزب کمونیست تفاهم کامل داریم.

سوال: شما تمایل (NPA) به تنها بازی کردن در انتخابات اروپا، را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ژان لوک ملانشون: بحث با آنها در این زمینه هنوز به پایان نرسیده است. رفقای حزب (NPA) می‌گویند که می‌خواهند یک حزب انقلابی بسازند. این مسئله ما نیست. ما یک جبهه پیشنهاد می‌کنیم که اجباراً در آن فعالینی با دیدگاه‌های مختلف خواهند بود. گاهی اوقات حزب (NPA) اختلافات را روی میز بحث قرار می‌دهد و زمانی نیز برعکس آن. این صرفاً گواهی دادن بر یک واقعیت عیان است، وگرنه همه ما در یک حزب بودیم. امیدوارم که دیدارهای مان تاکنون به حل بدفهمی‌ها کمک کرده باشد. من مطمئن هستم که می‌توانیم با احترام به هر یک، جبهه را بسازیم.

اتحاد کار

شماره ۱۵۹

بهمن ۱۳۸۷ - فوریه ۲۰۰۹

ETEHAD KAR

February 2009

VOL 15. NO. 159

تماس با روابط عمومی سازمان:
نامه های خود را به آدرسهای زیر از
یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه:

AZAMI

116 RUE DE CHARENTON
75012 PARIS FRANCE

آدرس پست الکترونیکی

etehadefadaian@wanadoo.fr

info@etehadefadaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefadaian.org

فکس ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

تلفن ۶۲۰۵۱۴۱۱۲ (۳۳)

بها معادل: ۱/۵ یورو

نگذاریم حکومت گلزار (گورستان) خاوران را تخریب کند!

مقامات جمهوری اسلامی به بهانه بازسازی، در تدارک تغییر چهره گلستان خاوران هستند. برنامه جمهوری اسلامی این است که با تخریب قبرها، پاشیدن خاک تازه و کاشتن درختان جدید در محل دفن قربانیان اعدام های سال ۶۷، فضای خاوران را چنان تغییر دهد که آثار گورهای دسته جمعی خاوران که سند آشکار جنایت رهبران رژیم علیه بشریت می باشد به کلی محو شود و با گذشت زمان، فاجعه ملی ۶۷ به فراموشی سپرده شود. طبق گزارش های موثق در هفته اخیر بخشی از گورستان خاوران توسط مامورین جمهوری اسلامی تخریب و درختکاری شده است و این اولین بار نیست که حکومت تلاش می کند با تخریب گورستان خاوران در تهران که محل گورهای دسته جمعی کشتارهای زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ می باشد، یکی از آثار این جنایت هولناک را پاک کند.

در خاوران، صدها تن از قربانیان اعدام های دهه شصت که به حکم آیت الله خمینی در زندان ها به قتل رسیدند، در گورهای دسته جمعی دفن شده اند. در طول بیست سال گذشته، به رغم سرکوب های شدید، بگیر و ببندها، ضرب و شتم و آزار و بازداشت خانواده ها توسط مامورین رژیم، خاوران گلباران می شود و خاطره و یاد آن آزادگان گرامی داشته می شود. اما خاوران تنها میعادگاه مادران، همسران و فرزندان جان باختگان قتل عام سال ۶۷ نیست، بلکه خاوران و گورهای دسته جمعی آن گواه روشنی بر چگونگی برخورد این نظام ضد بشری و آزادی ستیز با مخالفین و دگراندیشان است.

هراس از برملا شدن بیش از پیش حقایق که تنفر و بیزاری هرچه بیشتر توده های مردم ایران و وجدان های بیدار و آگاه در سطح جهان را به همراه دارد، حکومت جمهوری اسلامی را بر این خیال باطل داشته است تا با تخریب و تغییر چهره گورستان خاوران و جلوگیری از تجمع خانواده ها، از رسوائی خود بکاهد. بدین ترتیب جمهوری اسلامی می کوشد تا ضمن سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، خاطره هزاران انسان شریفی که در فاصله کوتاهی در زندان های رژیم اعدام شدند را از اذهان و افکار مردم محو کند. اما علیرغم همه ترفندها و رفتار ضد انسانی حکومت، پرونده قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، به عنوان فاجعه ملی و جنایت علیه بشریت نزد مردم ایران گشوده است و تا روشن شدن ابعاد کامل این فاجعه و محاکمه آمرین و عاملین آن، از پای نباید نشست.

ما ضمن محکوم کردن اقدام حکومت جمهوری اسلامی ایران در ویران کردن گورستان خاوران و محو تدریجی آثار اعدام های دسته جمعی زندانیان سیاسی، از مبارزه و تلاش خانواده ها و بستگان قربانیان در سازماندهی یک کارزار جهانی برای جلوگیری از ادامه این اقدام ویرانگر و غیرانسانی پشتیبانی می کنیم.

حزب دمکرات کردستان ایران،

حزب کومه له کردستان ایران،

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران،

سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت،

۴ بهمن ۱۳۸۷ - ۲۳ ژانویه ۲۰۰۹

